

برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه

سجاد آیدنلو^{*}

(تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۲۲، تاریخ پذیرش: ۹۳/۹/۱۹)

چکیده

قراین و شواهد موجود در برخی منابع نشان می‌دهد که احتمالاً در سده‌های ششم و هفتم هجری روایت‌های شفاهی و نقالی از برخی داستان‌های شاهنامه وجود داشته است. بر این اساس و به استناد گستردگی روایات نقالی با موضوع ملی و پهلوانی در سنت داستانی ایران - که بخشی به صورت مکتوب به دست ما رسیده و برخی دیگر به سبب ماهیت شفاهی آن فراموش شده است - در این مقاله این فرضیه مطرح شده که شاید مأخذ شماری از ابیات، قطعات و روایات الحاقی در نسخ و چاپ‌های شاهنامه، میراث ادبیات شفاهی - مردمی بوده است و کاتبان، مالکان یا خوانندگان بعضی دست‌نویس‌ها آن‌ها را از گزارش‌های شفاهی نقالان شنیده و پس از نظم در قالب قطعات کوتاه و بلند بر متن یا حاشیه نسخ افزوده‌اند.

نگارنده با تحقیق در زیرنویس‌های شاهنامه تصحیح خالقی مطلق و همکارانش، متن و حواشی نسخه‌های سن‌ژوزف، سعدلو، حاشیه ظفرنامه، متن و ملحقات چاپ‌های مسکو،

* aydenloo@gmail.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

بروخیم، دبیرسیاقی و بعضی چاپ‌های سنگی و دست‌نویس‌های متأخر، ۲۶ داستان و قطعه الحاقی را با توجه به قرآینی - احتمالاً از داستان‌های مایه‌گرفته از روایت‌های نقالی و شفاهی - معرفی کرده که به صورت منظوم در دست‌نویس‌ها و چاپ‌های **شاهنامه** حفظ شده است. این قرآین عبارت است از: نبودن پیشینه‌ای از آن روایت‌ها در منابع ادبی و تاریخی کهن، وجود گزارش / گزارش‌هایی از آن‌ها در طومارهای نقالی و داستان‌های شفاهی - مردمی، داشتن عناصر و ساختار روایات نقالی و

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، ملحقات، روایات نقالی و شفاهی.

۱. مقدمه

قطعات داستانی کوتاه و بلند افزوده‌شده بر دست‌نویس‌ها و چاپ‌های گوناگون **شاهنامه** از یک منظر بر دو دسته تقسیم می‌شود؛ نخست روایاتی که گزارشی از آن‌ها در منابع کهن و اصیل ادبی یا تاریخی وجود دارد و گواه قدمت و اصالت «مکتوب» آن‌هاست، برای نمونه داستان‌های رستم و پیل سپید، گشودن رستم دژ سپند را، ساختن سیاوش کنگ دز را، زادن فرود و روییدن گیاه خون سیاوشان از خون سیاوش از این گروه است. نوع دوم، قطعات و داستان‌هایی است که در آثار ادبی و تاریخی قدیمی در ظاهر اشاره‌ای به آن‌ها نیست و گزارش‌ها یا نشانه‌های برخی از آن‌ها را می‌توان در مآخذ متأخر و بیشتر در طومارهای نقالی و روایات شفاهی - مردمی یافت. نگارنده حدس می‌زند که این دسته از قطعات و داستان‌ها متعلق به سنت شفاهی و نقالی ایرانی است که کاتبان یا مالکان و خوانندگان خوش‌ذوق برخی نسخ **شاهنامه** آن‌ها را به نظم کشیده و بر دست‌نویس‌ها الحاق کرده‌اند.

مراد از نقالی و شفاهی خوانده شدن این روایات - که در ادامه آن‌ها را معرفی و بررسی خواهیم کرد - این است که چنین داستان‌هایی به احتمال در سال‌ها و سده‌های پس از نظم **شاهنامه** در مجالس نقالی و شاهنامه‌خوانی به صورت شفاهی پرداخته و نقل

شده است و شماری از آن‌ها به مرور این اقبال را یافته که به قالب نظم درآید و با الحاق بر بعضی دست‌نویس‌های شاهنامه، به شکل نوشتاری حفظ شود. برخی از این قطعات و روایات سابقه چندصد ساله دارد و زمان شکل‌گیری آن‌ها دست‌کم به قرون ۶ و ۷ ق می‌رسد (در این باره، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۷: ۷۴-۸۳). از این‌رو، اطلاق صفت نقالی و شفاهی بر آن‌ها برخلاف تصور احتمالی برخی، هرگز به معنای عدم اصالت یا تأخرشان نیست، بلکه چنان‌که گفته شد به منشأ و ماهیت پیدایی و رواج آن‌ها اشاره دارد که برخلاف داستان‌های اصلی شاهنامه به احتمال مأخذ/ مأخذ مکتوب متعلق به پیش از اسلام نداشته و از نقل شفاهی گرفته شده است.

با وجود پژوهش‌های روشنگری که در چند ده سال اخیر درباره فن نقالی و روایات شفاهی و عامیانه ایرانی صورت گرفته است، هنوز کسانی هستند که داستان‌های مربوط به سنت نقالی و ادب شفاهی - عامیانه را بر ساخته، متأخر و فاقد اعتبار می‌پندارند و ممکن است بر پایه همین انگاره، فرضیه این مقاله درباره احتمال نقالی و شفاهی بودن برخی داستان‌های الحاقی بر حماسه ملی ایران را نپذیرند و چنین استدلال کنند که نمی‌توان قطعات و روایاتی را که در دست‌نویس‌های سده‌های ۷ و ۸ ق آمده و متعلق به چند صد سال پیش است، نقالی و شفاهی دانست. برای پاسخ به این ایراد محتمل (دفع دخل مقدر) باید یادآور شد که به استناد دو قرینه آشکار، پیشینه نقل و تداول گزارش‌های شفاهی و نقالی از داستان‌های شاهنامه دست‌کم به قرن ششم می‌رسد و بر این اساس پذیرفتنی است که صورت منظوم برخی از این روایات در نسخه‌های کهن هم راه یافته باشد. دلیل اول اشاره‌ای به داستان رستم و سهراب در تاریخ طبرستان (تألیف ۱۳۶۱ق) است که در جزئیات با روایت فردوسی تفاوت دارد (ر.ک: ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۸۲/۱) و به احتمال قریب به یقین، مبتنی بر یکی از گزارش‌های نقالی - شفاهی آن است. دلیل دیگر نیز کاربرد مثل معروف «نوش‌دارو پس از مرگ سهراب» در شعر شاعران سده‌های ششم و هفتم مانند اثیر اخسیکتی و عطار است که آن هم برگرفته از روایت‌های نقالی و شفاهی داستان رستم و سهراب است، زیرا در شاهنامه سخنی از

فرستادن نوش دارو نیست که دیر رسیده باشد و فقط در بعضی داستان‌های نقالی، کاووس نوش دارو را بعد از مرگ سهراب می‌فرستد (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۹: ۲۵۲-۲۵۵؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۴، ۳۵). این دو نکته به‌خوبی نشان می‌دهد که در قرن‌های ۶ و ۷ ق گزارش‌های دیگری از داستان رستم و سهراب به صورت شفاهی و نقالی وجود داشته و مأخذ ابن‌اسفندیار و اثیر و عطار بوده است.

نگارنده با بررسی قطعات و روایات الحاقی در زیرنویس‌های شاهنامه تصحیح خالقی مطلق و همکارانش، متن و حواشی نسخه‌های سن‌ژوزف (به احتمال سده ۷ و ۸ق)، سعدلو (به احتمال سده ۸ق) و حاشیه ظفرنامه، متن و ملحقات چاپ‌های مسکو، بروخیم و دبیرسیاقی، و نیز بعضی چاپ‌های سنگی و دست‌نویس‌های متأخر شاهنامه، شماری از داستان‌های کوتاه و بلند افزوده‌شده بر سخن فردوسی را بر پایه دلایل قرآینی به‌عنوان ملحقات مبتنی بر داستان‌های منثور نقالی و شفاهی تشخیص داده است؛ دلایلی ازجمله نبودن سابقه‌ای از آن روایت در متون ادبی و تاریخی کهن، وجود گزارش/گزارش‌هایی از آن در طومارهای نقالی و داستان‌های شفاهی-مردمی، بودن عناصر و ساختار ویژه روایات نقالی در آن‌ها و ... که در ادامه ذکر خواهد شد. پیش از معرفی و بررسی این روایات، تأکید می‌شود که مبنای نظری (فرضیه) این بحث و شواهد و مصادیق آن همه در حد احتمال و گمان و تنها به منظور طرح موضوع برای اظهار نظر متخصصان و محققان است.

۲. روایات الحاقی مبتنی بر سنت شفاهی و نقالی

۲-۱. داستان کشف آتش و بنیان‌گذاری جشن سده توسط هوشنگ

در برخی دست‌نویس‌های شاهنامه در بخش پادشاهی هوشنگ چند بیت درباره چگونگی پیدایش آتش و بنیان‌گذاری جشن سده آمده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۲؛ همو، ۱۳۸۶ الف: ۳۰/۱، زیرنویس ۱۱؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۳/۱). این ابیات بنابر نظر دو تن از شاهنامه‌شناسان الحاقی است (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲ الف: ۱۳۴-۱۳۷؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۸-۴۰؛

قریب، ۱۳۵۷: ۱۷۰-۱۸۶).^۱ روایت مربوط به این موضوع نیز فقط در همان بیت‌ها آمده است و در هیچ‌یک از منابع کهن و حتی متأخر تاریخی دیده نمی‌شود (برای روایات این مآخذ درباره هوشنگ، ر.ک: صدیقیان، ۱۳۷۵: ۳۷-۵۷؛ کریستن سن، ۱۳۸۶: ۱۷۹-۲۰۱)؛ لذا برخی محققان احتمال داده‌اند که این داستان روایتی شفاهی و منفرد بوده است (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲ الف: ۱۳۶؛ یارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۳۲؛ ۴۹۲؛ Shapur Shahbazi, 2004). داستان کشف آتش در کهن‌ترین نسخه شناخته‌شده از طومارهای نقالان (کتابت ۱۱۳۵ق) و روایات شفاهی - مردمی از داستان‌های شاهنامه آمده (به ترتیب، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۵۸-۱۵۹؛ انجوی، ۱۳۶۹: ۷-۸) که البته به احتمال بسیار از همان داستان منظوم موجود در نسخ شاهنامه گرفته شده است. با توجه به بودن این داستان در ترجمه عربی بنداری و احتمال کتابت دست‌نویس مورد استفاده او در نیمه دوم سده ششم (۵۵۰-۶۰۰ق) (در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۹۹)، در صورت الحاق دانستن این روایت - که به نظر نگارنده پس از چاپ مقاله ابوالفضل خطیبی درخور تأمل خواهد بود - باید آن را یکی از کهن‌ترین داستان‌های شفاهی راه‌یافته به نسخه‌های شاهنامه دانست.

۲-۲. یاری‌خواستن فریدون از گرشاسب در داستان سلم و تور

در داستان نامه‌نوشتن سلم و تور به فریدون پس از آگاهی از پرومندشدن منوچهر و سپس تاختن آن‌ها به ایران، در حاشیه نسخه سن‌ژوزف روایت ناقصی در ۲۷ بیت ذیل عنوان «خواندن فریدون گرشاسب را از سیستان به مدد منوچهر» به خطی غیر از خط متن الحاق شده وجود دارد که افزوده یکی از مالکان و خوانندگان نسخه در سال‌های بعد از کتابت آن است:

فرستاده را شاه ایران [خدای] ^۲	به پاسخ یکی دیگر آورد رای
یکی نامه فرمود با آفرین	به نزد سپه‌دار ایران زمین
جهانجوی گرشاسب با ...	سرافراز و سلالار و ...
سرنامه کرد از نخست آفرین	ز دادار بر پهلوان زمین

نگه دار ایران [و] پشت گوان
همه خاور و روم تا ... چین
چه آن کس که با تاج و با [ظاهرًا: با کشور]
یلانی که شیر ژیان [ظاهرًا: خسته‌اند]
سر سرکشان خسرو نیمروز
بـلـدان ای دلاور گـو ...
سپه کرده و رزم را ساخته
چو از کار ایرج پرداختند
اگر رنجه گردد جهان پهلوان
مگر کین ایرج تو جویی همی
برایت منوچهر جنگ آورد
نهادند بر نامه بر مهر شاه
چو قارن بیامد سوی سیستان
چو برخواند نامه یل جنگجوی
خبر چون به شاه آفریدون رسید
بفرمود تا کوس بیرون برند
پذیره شدندش همه سرکشان
چو آمد تهمتن به نزدیک شاه
گرفتند مریک‌دگر را کنار
نشستند بر اسب ناماوران
شهنشاه دست سپهد به دست
بفرمود تا شد فرستاده پیش
چنین گفت با او فریدون ...

بماناد تا جاودان ...
نویسند نام ورا بر نـگـین
چه آن کس که با تاج و با خنجر است
به پیش تو اندر کمر بسته‌اند
جهانگیر و سالار گیتی‌فروز
که آمد دو فرزند ...
دل از مهر ما پاک پرداخته
به کین منوچهر بر ساختند
بر ما خرامد به روشن روان
زمین از دو خونی بشویی همی
جهان را به بدبخت تنگ آورد
جهانجوی قارن بیمود راه
به نزد سپهدار کشورستان
به سوی شهنشاه نهاد روی
که آمد درفش همایون پدید
درفش همایون به هامون برند
چو آمد ز گرد تهمتن نشان
پیاده شدند از دو رویه سپاه
سپهدار شیراوژن و شهریار
همه راه با رود و رامشگران
بیامد به تخت کیی برنشست
سخن گفت با او ز اندازه بیش
که گفتی سخن نیز پاسخ شنود

بگ.....وی آن.....

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۴، ۳۵)

این داستان ناتمام در هیچ‌یک از دست‌نویس‌های مبنای چاپ خالقی مطلق و دو نسخه سعدلو و حاشیه *ظفرنامه* نیست و به احتمال روایتی شفاهی است که به تقلید از الگوی یاری‌خواستن شهریارانی مانند کاووس و کیخسرو از رستم در بخش‌های دیگر *شاهنامه* (برای مثال داستان رستم و سهراب و بیژن و منیژه) ساخته شده است. قرینه‌ای که تا حدودی این گمان را تأیید می‌کند، افزون‌بر مشابهت محتوای داستان با موارد مربوط به رستم (نظیر: روانه کردن فرستاده‌ای ویژه (در اینجا قارن و درباره رستم، گیو) و استقبال شاه و لشکریان از جهان‌پهلوان)، کاربرد صفت/ لقب «تهمتن» در بیت ۲۱ برای گرشاسپ است. خالقی مطلق درباره این داستان الحاقی نوشته است: «اینکه این روایت برافزوده در روایات حماسی ما جای استواری دارد و یا تراوش طبع یک تن است که خواسته است خاندان رستم را در همه ماجراها شرکت دهد نیاز به بررسی بیشتر دارد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۰۲). به نظر نگارنده چون گرشاسپ در سنت روایات ملی- پهلوانی ایران جهان‌پهلوان نامدار روزگار فریدون است، نقالان خواسته‌اند در ماجرای منوچهر و سلم و تور برای او نقشی همانند رستم قائل شوند و چنین روایتی را پرداخته‌اند. این داستان در منابع تاریخی و ادبی مربوط به اخبار گرشاسپ نیست، اما در یکی از طومارها مشابه آن را می‌بینیم و هنگام تاختن سلم و تور به ایران، فریدون نامه‌ای به گرشاسپ در زابل می‌فرستد و او را به مدد می‌خواند (رک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۰/۱).

۲-۳. نبرد گرشاسپ و شیروی

در داستان کین‌خواهی ایرج از سلم و تور در زیرنویس‌های *شاهنامه* چاپ بروخیم، روایت کشته‌شدن شیروی به دست گرشاسپ در ۳۶ بیت آمده (رک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۷/۱، ۱۰۸، زیرنویس ۱۴). این روایت در چاپ دبیرسیاقی (رک: همو، ۱۳۸۶: ۱۱۹/۱-۱۲۱ ب ۹۴۴-۹۰۹) و چاپ‌های سنگی *شاهنامه* (برای نمونه، رک: همو، ۱۲۷۲ق: ۲۵/۱؛ همو، ۱۳۸۰:

۲۵/۱، ۲۶) در متن وجود دارد؛ ولی در هیچ‌یک از نسخه‌های تصحیح خالقی مطلق و دست‌نویس‌های سن ژوزف، سعدلو و حاشیه **ظفرنامه** نیست. در این روایت افزوده:

یکی پهلوان بود شیروی نام دلیر و سرافراز و جوینده کام

بیامد ز ترکان چو یک لخت کوه شدند از نهیش دلیران ستوه

قارن و سام در برابر او درمانده می‌شوند و سرانجام گرشاسپ به میدان می‌آید و:

بزد بر سرش گرز ز گاو روی به خاک امدر آمد سر جنگجوی

زمانی بغلتید در خاک و خون همه مغزش از خود آمد برون

این روایت در متون تاریخی نیامده و به احتمال از داستان‌های شفاهی و نقالی است که صورت منظوم آن به برخی نسخ متأخر **شاهنامه** افزوده شده است. گزارش نقالی این داستان با تفاوت‌هایی جزئی نسبت به روایت منظوم آن در طومار **هفت‌لشکر** (۱۳۷۷: ۵۴-۵۵) هست.

۲-۴. بیمار شدن سام پس از راندن زال

در نسخه قاهره (۷۴۱ق) پس از اینکه سام نوزاد خویش، زال، را به کوه می‌افکند، بیت‌هایی آمده است که مطابق آن‌ها سام به پادافره این کار به بیماری درمان‌ناپذیری مبتلا می‌شود:

جهاندار یزدان جان آفرین از آن کار بر سام بر خشم‌کین

به بیماری او را همی آزمود یکی درد کش هیچ درمان نبود

پزشکان گشتی به سام انجمن همی چاره سازید از مرد و زن

مگر به شود هیچ بهتر نشد کسی سوی آن درد رهبر نشد

بدانست سام نریمان درست که یزدان ورا زان گنه کرد سست

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۶/۱، زیرنویس ۲۸)

این روایت کوتاه گویا در مآخذ تاریخی نیست، اما مشابه موضوع آن در طومارهای نقالی آمده که می‌تواند قرینه رابطه احتمالی اش با سنت شفاهی و داستان‌های مردمی

باشد. در گزارش‌های نقالی کهن، سام پس از راندن زال هفت سال بیمار می‌شود و در بستر می‌ماند (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۶۹؛ رستم‌نامه، ۱۲۴۵ق: گ ۱۸ الف؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۴۴). بنابر روایتی دیگر او بعد از این کار هفت سال دیوانه و خرابه‌نشین می‌شود (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۴۸/۱ - ۲۵۰).

۲-۵. زادن رستم با دستان خون‌آلود

در زیرنویس‌های چاپ بروخیم درباره زادن رستم این دو بیت الحاقی آمده است:

همه موی سر سرخ و رویش چو خون چو خورشید رخساره آمد برون
دو دستش پراز خون ز مادر بزاد ندارد کسی این چنین بچه یاد
(فردوسی، ۱۳۸۶ب: ۲۱۳/۱، زیرنویس ۶)

این بیت‌ها در چاپ دبیرسیاقی (ر.ک: همو، ۱۳۸۶ج: ۲۳۵/۱ ب ۱۸۱۹ - ۱۸۲۰) و چاپ‌های سنگی (برای نمونه، ر.ک: همو، ۱۲۷۲ق: ۴۷/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ۴۹/۱) به متن برده شده است؛ لیکن در نسخ تصحیح خالقی مطلق، دست‌نویس‌های سن‌ژوزف، سعدلو، حاشیه ظفرنامه و حتی نسخه‌هایی مانند شاهنامه بایستقری و بعضی دست‌نوشته‌های قرن یازدهم - که نگارنده بررسی کرده - نیامده است. دلیل دیگری که تأخر این موضوع را تأیید می‌کند، این است که در نسخه مورخ (۱۲۲۲ق) کتابخانه ملی فرانسه ضمن اینکه این دو بیت نیست، در نگاره مربوط به زادن رستم نیز خونی بر دست‌های نوزاد دیده نمی‌شود (ر.ک: شاهنامه، ۱۲۲۲ق: گ ۴۱ الف).^۳ حتمال دارد موضوع بیت دوم، یعنی زادن کودک با دستان خونین از روایات نقالی و شفاهی باشد که به این بیت راه یافته، چنان‌که در یکی از طومارها نیز آمده است (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۸۰/۱). تولد نوزاد با دست خون‌آلود به نشان دلاوری و خون‌ریزی آن طفل در بزرگ‌سالی، بن‌مایه‌ای است که پیش از بیت الحاقی شاهنامه درباره مهر، فرزند داوید و پهلوان حماسه‌های ارمنی (ر.ک: حماسه جاوید دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۲۴۸)، ماناس یل قرقیزی و چنگیزخان مغول نیز

دیده می‌شود (ر.ک: اینان، ۱۳۷۴: ۴۴) و شاید به تقلید از این نمونه‌ها در سرگذشت مردم‌پسند رستم نیز وارد شده باشد.

۲-۶. پیمان دیو سپید با گرشاسپ

در داستان نبرد مازندران (هفت‌خان رستم) در زیرنویس‌های چاپ بروخیم (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۲/۲، زیرنویس) و متن *شاهنامه* دبیرسیاقتی (ر.ک: همو، ۱۳۸۶: ج ۳۴۸/۱ - ۳۴۹ ب ۲۸۹ - ۲۹۰) و چاپ‌های سنگی (ر.ک: همو، ۱۲۷۲: ۷۰/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ۷۲/۱) این دو بیت الحاقی از زبان دیو سپید خطاب به کاووس آمده است:

ولیکن ز گرشاسپ لشکرشکن	بود عهد و پیمان ز نیرنگ من
که بر ملک ایران نیارم ستیز	وگر نه برآورد می رستخیز

موضوع این دو بیت مبتنی بر روایتی نقالی است و بدون آگاهی از آن منظور دیو سپید مبهم خواهد بود. بنابر گزارش بعضی طومارها در پیکار سلم و تور با منوچهر، دیو سپید به یاری فرزندان ناخلف فریدون می‌آید؛ ولی در مقابل جهان‌پهلوان سپاه ایران، گرشاسپ، مغلوب می‌شود و پهلوان پس از زدن سیلی سنگینی بر صورت دیو، نعل اسبی در گوش او فرومی‌کند و از وی پیمان می‌گیرد که هرگز به سرزمین ایران نتازد (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۲۳/۱-۱۲۴). اشاره دیو سپید در ابیات مذکور به این نکته است. در طوماری دیگر دیو سپید هنگام رویارویی با رستم در غارش، نعل اسب گرشاسپ را به تهمتن نشان می‌دهد و می‌گوید «من با گرشاسپ عهد بسته‌ام که پا به ایران نگذارم» (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۱۵۸؛ نیز ر.ک: میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۴۵). این دو بیت که در نسخه‌های کهن *شاهنامه* و حتی برخی دست‌نویس‌های قرون ۱۰ و ۱۱- در حدود بررسی‌های نگارنده- نیامده و از افزوده‌های متأخر است، گواه جالبی برای تأثیر روایات شفاهی و نقالی در ساختن ابیات و قطعات الحاقی *شاهنامه* است.

۲-۷. دریدن رستم، دژخیم بارگاه شاه مازندران را

در چاپ‌های سنگی شاهنامه (ر.ک: فردوسی، ۱۲۷۲ق: ۷۷/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ۸۰/۱) و زیرنویس‌های چاپ بروخیم (ر.ک: همو، ۱۳۸۶ب: ۳۵۵/۲، زیرنویس ۲) در داستان هفت‌خان رستم و رفتن تهمتن به بارگاه شاه مازندران برای پیغام‌گزاری چند بیت آمده است که در آن‌ها پادشاه مازندران از سخن گفتن تند و پرخاشخراشه فرستاده ایران (رستم) خشمناک می‌شود و به دژخیم دستور می‌دهد:

بگیر این فرستاده را پیش	ز تختش فرود آر و گردن بزن
اما رستم «بگرید چون نره شیر» و:	
سر دست بگرفت و پیشش کشید	از آن جایگه پیش خورشش کشید
در انداخت و بگرفت مر پای اوی	همان پای خود بر دگر پای اوی
نهاد و ز یک دیگرش بردید	کسی در جهان این شگفتی ندید

در این قطعه الحاقی - که در هیچ‌یک از نسخ و چاپ‌های معتبر شاهنامه نیست - دو مضمون از روایات نقالی دیده می‌شود. یکی دستور به کشتن فرستاده و دیگری از هم‌دریدن شخص که در متون نقالی بیشتر با تعبیر و تصویر «کسی را مثل کرباس دریدن» به کار می‌رود. از این‌رو، نگارنده حدس می‌زند که شاید این بخش در گزارش‌های نقالی بر داستان نبرد مازندران افزوده شده و سپس صورت منظوم یافته است. این روایت در یکی از طومارها نیز هست (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۸۳/۱).

۲-۸. خواستگاری رستم از خواهر کاووس

در حاشیه دست‌نویس سن‌روزف در پایان داستان نبرد مازندران (هفت‌خان رستم) با خطی متفاوت از خط متن نوشته شده است: «خواستن رستم خواهر کاووس را، آغاز داستان در ورق» (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۰۹). متأسفانه ابیات مربوط به این روایت در هامش نسخه نیامده و مالک یا خواننده‌ای که می‌خواسته آن را در این جا بیفزاید،

فراموش کرده است که این کار را انجام دهد. موضوع ازدواج رستم با خواهر کاووس شاه ایران اصیل و قدیمی است و در حدود جست‌وجوهای نگارنده، گویا نخستین بار در *نزهت‌نامهٔ علایی* (تألیف: ۴۸۸-۵۱۳ق و به احتمال ۴۹۰-۴۹۵ق) بدان اشاره شده است: «کیکاووس رستم را گفت ما را از پس پرده فرزندان‌اند و کی‌منش و کی‌نشین خواهران مرا همچنین هر کدام که خواهی بگو تا نامزد تو کنم» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۲). در *مجم‌التواریخ* (ر.ک: ۱۳۸۳: ۳۵) هم از پیوند رستم با خاله کی‌قباد و زادن فرامرز و بانوگشسپ و زربانو سخن رفته است. برخلاف اشارات بسیار کوتاه منابع کهن، در روایات نقالی و شفاهی ماجرای ازدواج رستم با گل‌چهره (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۲۶) یا گل‌اندام خواهر کی‌قباد (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۲۴۵: ۳۲ الف؛ همان، ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق: گ ۹۹ الف؛ همان، ۱۳۲۱ق: گ ۲۳ ب؛ انجوی، ۱۳۶۹: ۷۳/۲؛ طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۸۶، ۹۷؛ طومار شاهنامهٔ فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۵۹/۱-۳۶۴؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۷۶) یا مطابق با *نزهت‌نامه*، گل‌اندام خواهر کاووس (ر.ک: رستم و اسفندیار عامیانه، بی‌تا: گ ۱۳ ب؛ کلیات رستم‌نامه، بی‌تا: ۱۶-۱۷) با تفصیل بیشتری آمده^۵ و داستان‌هایی برای چگونگی این آشنایی و پیوند و زادن بانوگشسپ ساخته شده است. بر این اساس و با توجه به اینکه احتمالاً سرعنوان «خواستن رستم خواهر کاووس را» در حاشیهٔ نسخهٔ سن‌ژوزف نیز، روایت منظوم این موضوع بوده که ابیات آن نوشته نشده است، نگارنده آن را از داستان‌های نقالی و شفاهی به‌شمار آورده است.

۹-۲. گشنی کردن رخس با چهل مادیان

در چاپ‌های سنگی (ر.ک: فردوسی، ۱۲۷۲ق: ۹۲/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ۹۵/۱)، متن *شاهنامه* دبیرسیاقی (ر.ک: همو، ۱۳۸۶: ۴۶۱/۱ ب ۴۵-۴۶) و زیرنویس‌های چاپ بروخیم (ر.ک: همو، ۱۳۸۶: ج ۴۱۸/۲، زیرنویس ۱۰) در آغاز داستان رستم و سهراب- که سواران توران رخس را می‌گیرند- این دو بیت الحاق شده است:

به سوی فسیله کشیدند رخس بدان تا بیابد از آن رخس بخش

شنیدم که چهل مادیان گشن کرد یکی، تخم برداشت از وی به درد
گشنی کردن رخس با چهل مادیان از موضوعات گزارش نقالی داستان رستم و
سهراب است (ر.ک: میرکاسمی، ۱۳۹۰: ۶۰). در یکی از این روایات نیز برای گرفتن رخس،
چهل مادیان می‌آورند و باره رستم را در پی آن‌ها می‌کشاند و در میدان شهر با آن چهل
اسب در حصار می‌کنند (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۴). این نکته را باید یادآور شد
که داستان رستم و سهراب یکی از کهن‌ترین و پراگنده‌ترین روایات شاهنامه در سنت
نقالی و شفاهی ایران است که گزارش‌های متعدد و شاخ‌وبرگ‌یافته آن گاه چند برابر
حجم متن اصلی‌اش در حماسه ملی ایران است^۷ و از همین رو، برخی عناصر و قطعات
روایت‌های نقالی - عامیانه آن به صورت پاره‌های الحاقی منظوم در نسخ و چاپ‌های
شاهنامه وارد شده است. شهرت و رواج گزارش‌های نقالی این داستان به اندازه‌ای بوده
است که ملک شاه حسین سیستانی - که در ۱۰۲۷ق (مقارن با سلطنت شاه عباس اول
صفوی) کتاب *احیاء الملوك* را در تاریخ سیستان نوشته - احتمالاً از یکی از همین
روایات نقالی و شفاهی استفاده کرده و در جزئیات آن گزارشی متفاوت با متن شاهنامه
ارائه کرده است (ر.ک: سیستانی، ۱۳۸۹: ۲۶ - ۲۹).

۱۰-۲. اسب‌گزینی سهراب

در شماری از دست‌نویس‌های سده نهم شاهنامه، در آغاز داستان رستم و سهراب،
روایت ۲۹بیتی «اسب‌گزینی سهراب» آمده است. در این قطعه الحاقی، سهراب از
مادرش اسبی گامزن و پیل‌زور می‌خواهد، اما هر اسبی را که نزد سهراب می‌آورند:

نهادی بر او دست را آزمون شکم بر زمین بر نهادی هیون

تا اینکه مردی کره‌ای از پشت رخس می‌آورد و سهراب:

بگردش به نیرو همی آزمون قوی بود و شایسته آمد هیون

نوازید و مالید و زین بر نهاد بر او برنشست آن یل نیوزاد^۸

این داستان به نظر خالقی مطلق (۱۳۸۰: ۵۰۰) روایت اصیلی است که فردوسی «نسروده است و در مأخذ او نیز نبوده». نگارنده احتمال می‌دهد این قطعه برافزوده - که در نسخه‌های قرن هفتم و هشتم نیست - در روایت‌های نقالی و شفاهی داستان رستم و سهراب به تقلید از روایت اسب‌گرفتن رستم در *شاهنامه* (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۳۳۴/۱ - ۳۳۷ ب ۹۱-۱۲۸) ساخته شده، سپس در سده نهم به صورت منظوم درآمد و بر بعضی دست‌نویس‌ها الحاق شده است. تقلید و تکرار این موضوع در سنت نقالی درباره تمور/تیمور، فرزندان برزو و نبیره رستم، هم دیده می‌شود (ر.ک: هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۳۱۹ - ۳۲۰). گزارش مثبور اسب‌گزیدن سهراب در کهن‌ترین دست‌نویس فعلاً شناخته‌شده از طومارهای نقالان (کتابت ۱۳۵ق) مشابه روایت منظوم آن است (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۵۹ - ۴۶۰).^۹ در طومار *هفت‌لشکر* (ر.ک: ۱۳۷۷: ۱۸۵) اشاره کوتاهی به این موضوع شده و در روایات مفصل دیگر، داستان با جزئیات بیشتر و تفاوت‌هایی نسبت به قطعه منظوم و گزارش طومار مورخ ۱۱۳۵ق نقل شده است (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۷۷-۷۹؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۴۳۴/۱ - ۴۳۶).

۲-۱۱. همراهی طرخان چینی با سهراب

در داستان لشکرکشی سهراب به ایران، نسخه‌های قاهره (۷۹۶ق)، لیدن (۸۴۰ق)، پاریس (۸۴۴ق)، آکسفورد (۸۵۲ق)، برلین (۸۹۴ق) و انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق) چهار بیت افزوده‌اند که در آن افراسیاب سرداری چینی به نام طرخان و سیصد سوار او را نیز همراه سهراب روانه ایران می‌کند:

چو طرخان چینی و سیصد سوار	گزین یلان از درِ کارزار
ز چین آن زمان پیش افراسیاب	به خدمت رسیده به هنگام خواب
بدیشان چنین گفت از ایدر دمان	سراسر پیوید با بارمان
دگر نامداران که از چین بُدند	سراسر کمر بسته کین بُدند

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۲۹/۲، زیرنویس ۱۷)

شاید این موضوع نیز از اضافات گزارش‌های نقالی و شفاهی بر داستان رستم و سهراب باشد. البته در طومارهای موجود و در دسترس نگارنده (چه چاپی، چه خطی) پهلوانی به نام طرخان جزو ملتزمان رکاب سهراب نیست؛ اما قرینه‌ای که احتمال شفاهی-نقالی بودن این نکته را تا حدودی تأیید می‌کند، اشاره‌ی یکی از طومارهاست که در آن افراسیاب به جای هومان و بارمان مذکور در *شاهنامه*، چهارده سردار تورانی را همراه سهراب به ایران می‌فرستد (ر.ک: شاهنامه نثر نقالی، بی‌تا: گ ۶۱ ب) و این نشان می‌دهد که در بعضی روایات شفاهی داستان، همراهان یل جوان متعدد و متنوع بوده‌اند.

۱۲-۲. بازیابی رستم، نیروی پیشین خویش را

در نبرد دوم رستم و سهراب در نسخه‌های قاهره (۷۹۶ق)، پاریس (۸۴۴ق)، واتیکان (۸۴۸ق)، آکسفورد (۸۵۲ق)، برلین (۸۹۴ق)، انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق) (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۸۴/۲، زیرنویس ۱۴) و سعدلو (ر.ک: همو، ۱۳۷۹: ۱۵۷) این ده بیت افزوده شده است:

شنیدم که رستم ز آغاز کار	چنان یافت نیرو ز پروردگار
که گر سنگ را او به سر برشادی	همی هر دو پایش بدو درشادی
از آن زور پیوسته رنجور بود	دل او از آن آرزو دور بود
بنالید بر کردگار جهان	به زاری همی آرزو کرد آن
که لختی ز زورش ستاند همی	برفتن به ره برتواند همی
بر آن سان که از پاک یزدان بخواست	ز نیروی آن کوه‌پیکر بکاست
چو باز آن چنان کار پیش آمدش	دل از بیم سهراب ریش آمدش
به یزدان بنالید کای کردگار	بدین کار این بنده را باش یار
همان زور خواهم کز آغاز کار	مرا دادی ای پاک پروردگار
بدو داد یزدان چنان کش بخواست	بیغزود در تن چنان کش بکاست

خالقی مطلق این قطعه را روایتی کهن و اصیل می‌داند (ر.ک: ۱۳۷۲: ۹۲-۹۳، یادداشت ۹؛ همو، ۱۳۸۰: ۵۴۸-۵۴۹) و نگارنده نیز با پذیرش این قدمت و اصالت، حدس می‌زند که شاید این موضوع از ساخته‌ها و افزوده‌های کهن روایات نقالی و شفاهی داستان رستم و سهراب باشد که در حدود سده‌های هفتم و هشتم به‌نظم کشیده شده است. قرینه این گمان، دو موضوع فرورفتن پای رستم در سنگ از بسیاری نیرو و بازگشت آن زور پیشین با دعای او بعد از ناتوانی در برابر سهراب است که مشابه مضامین داستان‌های نقالی و عامیانه است و در روایاتی که به قدمت و اصالت منابع منثور شاهنامه باشد، این موضوع دیده نمی‌شود. گزارش منثور این داستان با استفاده از قطعه الحاقی مذکور در *تاریخ دلگشای شمشیرخانی* آمده (ر.ک: توکل‌بیک، ۱۳۷۸: ۹۹) و در طومارهای نقالی نیز با افزودن عنصر خواب و ندای غیبی بر ساختار آن^{۱۰}، نقل شده است. در این جا روایت یکی از طومارهای کهن (کتابت ۱۲۴۵ق) آورده می‌شود. رستم: متوجه دامن کوه شد بر کنار چشمه آبی آمد و سر و تن را بشست و روی خود را در پیش بی‌نیاز بر خاک مالید و چندان گریست که آب از چشم رستم فرو ریخت، زمین را گِل شد. گفت بار خدایا! زوری که پیش از این به من داده بودی تا کعب من به زمین فرومی‌رفت و از زور عاجز بودم. خود مناجات کردم از من بازستان و در هر محل که حاجت داشته باشم باز به من ارزانی فرمایید و حالا وقت آن است. اگر سهراب بار دیگر مرا بر زمین زند، امان ندهد و مردم ایران در دست توران زبون گردد و خوار شوند. بار الها! تو روا مدار که مردم ایران اسیر شوند و چندان گریه کرد که خواب او را دربرود و آوازی شنید که برخیز و چون رستم سر از خواب برداشت با خود یک زور و توان دید. برخاست روانه شد به همان دستور. پایش در زمین تا کعب فرومی‌رفت و باز بدان طریق مشاهده نمود و شادمان گردید (رستم‌نامه، ۱۲۴۵ق: گ ۳۴ الف؛ نیز، ر.ک: همان، ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق: ۱۰۷ الف؛ رستم و اسفندیار عامیانه، بی‌تا: گ ۱۷ ب؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۹۳؛ میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۷۶-۷۷).

در روایات شفاهی - مردمی این موضوع به داستان رستم و اسفندیار هم منتقل شده است و در آن جا نیز تهمتن پس از درماندگی در مقابل یل رویین‌تن، زور جوانی

خویش را طلب می‌کند و پاهایش تا ساق در خاک فرومی‌رود (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲۰۴/۱).^{۱۱}

۱۳-۲. تاختن تهمینه به سیستان پس از کشته‌شدن سهراب

در بعضی نسخه‌های شاهنامه (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۹۸/۲، زیرنویس ۸: همو، ۱۳۷۹: ۱۶۲-۱۶۳؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۲۵۸/۱-۲۶۰) و تقریباً همه چاپ‌های سنگی روایت منظومی افزوده شده است که تهمینه پس از آگاهی از کشته‌شدن فرزندش سهراب بر او سوگواری می‌کند و سرانجام بعد از یک سال در اندوه این مصیبت می‌میرد.^{۱۲} به این موضوع در طومار هفت‌لشکر (۱۳۷۷: ۱۹۶) هم اشاره شده و به احتمال اصل روایت آن مربوط به گزارش‌های نقالی داستان رستم و سهراب است. غیر از این موضوع تقریباً مشهور، مصحح تاریخ دلگشای شمشیرخانی در زیرنویس پایان روایت رستم و سهراب قطعه منظوم نادری، ۳۸ بیت درباره تاختن تهمینه به سیستان به کین‌خواهی خون‌پسرش آورده است. از تاریخ دلگشا دست‌نویس‌های متعددی (۶۰ نسخه در هند و ۵۴ نسخه در پاکستان) موجود است (ر.ک: آل‌داوود، ۱۳۸۷: ۱۵۱). نگارنده در دو نسخه‌ای که بدان‌ها دسترسی داشت^{۱۳}، این روایت را نیافت و مصحح متن هم ننوشته است که آن را از کدام دست‌نوشته نقل کرده است. این داستان در هیچ‌یک از نسخه‌های مبنای تصحیح شاهنامه خالقی مطلق، دست‌نویس‌های سن‌ژوزف، سعدلو، حاشیه ظفرنامه و چند نسخه دیگر از سده‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ و چاپ‌های سنگی - که نگارنده بررسی کرده است - نیست؛ ولی چون احتمال دارد بر یکی از نسخ فراوان و متأخر شاهنامه افزوده شده باشد، نقل می‌شود:^{۱۴}

پدر را چنین گفت برکش سپاه	سوی سیستان، کین سهراب خواه
چنین گفت شاه سمنگان پدر	که ای دختر نازنین پدر
همه عالم از پاک لشکر شود	نیارد به رستم برابر شود

چو تهمینه آن از پدر بشنوید
 دلیران خود را بر اسپان نشانند
 دلیری فرستاد زی سیستان
 بگوش که تهمینه اینک رسید
 ابا با دلیران و مردان کار
 فرستاده نزد تهمتن رسید
 سراسیمه شد رستم جنگجوی
 همان‌گه خبر کرد پس زال زر
 همان مادرش را به نزدیک خواند
 همی زال زر آمد اندر به اسب
 ابا او برون رفت رودابه نیز
 چو بشنید تهمینه بر پای خاست
 گرفتند کمر یک‌دگر را کنار
 چنین گفت پس زال ای نیک رای
 بدو گفت تهمینه کای پیرمرد
 چرا کشت فرزند آزاد مرد
 بفرمای تا رستم آید برم
 چو بشنید رستم ز جا خاست زود
 یکی دشنه آبگون برکشید
 گرفتش ز کف زال زر خنجری
 چنین گفت رستم به زال دلیر
 بریدن دو دستم سزاوار هست
 پس آن‌گه نشستند با یک‌دگر

جز از رفتن خویش چاره ندید
 سوی سیستان زود لشکر براند
 به نزدیکی گرد گیتی‌ستان
 که از کین سرت را بخواهد برید
 همیدون پیاده ده و دو هزار
 بگفت او همه هرچه گفت و شنید
 که تهمینه را چون کند گفت‌وگوی
 مر آن پهلوان گرد نیکو سیر
 همی اشک خونین ز دیده براند
 همی رفت مانند آذرگشسب
 که رودابه بودش چو جانفش عزیز
 برون آمد از پرده چون سرو راست
 به سهراب یل نوحه کردند زار
 کنون خیز تا کوی زابل به پای
 ز رستم مرا هست دل پر ز درد
 ۱۵.....

کزین کار آسیمه گشته سرم
 چو تهمینه دیدش نخستین که بود
 همی خواست از ناف رستم درید
 بدیدش که دارد پر از کین سری
 که بگذار ای گرد فرخنده شیر
 که جز خاک تیره مبادم نشست
 گرفتند نوحه‌گری را ز سر

به تهمینه پس گفت زال دلیر
چنین گفت تهمینه با زال زر
سوی دخمه پور خود می‌روم
چنین گفت رستم ابا زال زر
بیاور تو تهمینه را پیش من
بیاورد تهمینه را زال زر
ابا یک‌دگر شادمان زیستند
چو در نطفه جان گهر کار کرد
چونه مه برآمد بر آن خوب‌چهر
یکی پور داد [درست: زاد] آن‌گهی دخت شاه
بیاورد نزدیک رستم چو باد
بگفتم من این داستان را تمام
که این است آیین این چرخ پیر
که ای نامور گرد خورشیدفر
زمانی در آن جایگاه بغموم
که ای پهلوان پاک نیکو سیر
نهد مرهمی بر دل ریش من
به نزدیک رستم یل نامور
ز درد پسر نیز بگریستند
چو جان شد یکی چهره دیدار کرد
بر این کارگر دید چندی سپهر
که دیدار او آرزو کرد ماه
فرامرز زان نام رستم نهاد
ابر مصطفی آتش از ما سلام
(توکل‌بیک، ۱۳۷۸: ۱۰۵-۱۰۶)

مأخذ این داستان به احتمال فراوان روایات نقالی و شفاهی است و گزارش کوتاه آن- که با قطعه منظوم مطابقت دارد- در طومارهای کهن (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۲۴۵ق: گ ۳۵ الف؛ همان، ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق: گ ۱۰۸ الف؛ همان، ۱۳۲۱ق: ۳۲؛ رستم و اسفندیار عامیانه، بی‌تا: گ ۱۸ ب)^{۱۶} و روایت مفصل‌ترش در طومارهای متأخر ذکر شده (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۳۶۲-۳۷۰؛ طومار کهن شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۰۰-۴۰۴؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۵۲۱/۱-۵۲۳) و در داستان‌های شفاهی- مردمی نیز آمده است (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱۲۸/۱-۱۳۰). ظاهراً کهن‌ترین اشاره به موضوع کین‌جویی تهمینه در تاریخ‌گزیده (تألیف ۷۳۰ق) است که پس از کشته‌شدن سهراب نوشته است: «مادرش به کین خواستن آمد. رستم او را خوش‌دل کرد و از او

فرامرز بزاد» (مستوفی، ۱۳۶۳: ۸۸). بر این اساس، می‌توان گفت که هسته و شاکله اصلی داستان مورد بحث دست‌کم در اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ایجاد شده است.

۱۴-۲. اسب آسمانی سیاوش برای گذشتن از آتش

در داستان گذشتن سیاوش از آتش آزمون، در دست‌نویس واتیکان (۸۴۸ق) این چند بیت افزوده شده است:

سیاوش سوی چشمه‌ای شد نخست	سر و تن بدان آب روشن بشت
نیایش‌کنان پیش یزدان پاک	نهاده دو رخساره بر تیره خاک
چو برداشت از خاک تاریک سر	یکی تازی دید با زین زر
بر آن چشمه بر ایستاده ز دور	توگفتی سرشته است یکسر ز نور
یکی هاتف از کوه آواز داد	که بنشین بر این اسب و دل شاد دار
سیاوش بر او نام یزدان بخواند	نشست از بر اسب ز آنجا براند

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۲/۲۳۵ و ۲۳۶، زیرنویس ۳۷)

با بررسی‌های نگارنده این روایت به این صورت در هیچ‌یک از طومارها و روایات شفاهی - مردمی نیامده و تنها در یکی از طومارها اشاره شده است که سیاوش پیش از آزمون آتش مدتی نهان می‌شود و سپس سوار بر اسبی سیاه (شبرنگ بهزاد) و جامه‌های سپید پدید می‌آید و از آتش می‌گذرد و کسی نمی‌داند که او کجا بوده و این اسب و لباس‌ها را از کجا آورده است (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۵۷۵/۱-۵۷۶). در کتاب **احیاء الملوک** (تألیف ۱۰۲۷ق) - که در فصل اول آن تأثیر روایات نقالی در گزارش رویدادهای تاریخ ملی و پهلوانی ایران دیده می‌شود - مشابه این موضوع در نقل داستان سیاوش آمده است که می‌تواند قرینه‌ای برای اصل نقالی و شفاهی روایت باشد. «سیاوش متوجه شده نزدیک دره چشمه‌ای بوده، به چشمه رفته غسلی نمود. چون سر از آب برآورد اسب سیاهی دید با زین و یراق ایستاده و یک دست جامه سفید، درپوشید و رکاب اسب را بوسه داده سوار شد» (سیستانی، ۱۳۸۹: ۳۵). بنابر حدس

نگارنده، داستان آسمانی بودن اسب سیاوش و ظهور آن در کنار چشمه برگرفته از روایات شفاهی و نقالی است و به صورت قطعه منظوم کوتاهی بر یکی از نسخ سده نهم شاهنامه افزوده شده است^{۱۷} و احتمالاً پردازندگان آن به اهمیت باره مینوی و الگوها و نمونه‌هایی مانند اسب آسمانی امام علی (ع)^{۱۸} توجه داشته‌اند.

۱۵-۲. نبرد فرامرز با قباد چینی و پیکار رستم با آغوش

دو دست‌نویس قاهره (۷۹۶ق) و لیدن (۸۴۱ق) در بخش کین‌خواهی خون سیاوش، دو روایت نبرد فرامرز با قباد چینی را در ۹۵ بیت و پیکار رستم با آغوش را در ۳۳ بیت افزوده‌اند. در قطعه نخست دلیری به نام قباد که از ماچین به یاری افراسیاب آمده است، پس از کشته‌شدن پیلسم به دست تهمتن، به میدان رستم می‌آید و چون گفت‌وگوی او با پهلوان طولانی می‌شود، فرامرز پسر رستم برمی‌آشوبد و رستم از او می‌خواهد که با قباد بستیزد. فرامرز کمر بند قباد را می‌گیرد و بعد از کشتن برادران او:

بیاورد پیش پدر همچو باد بزد بر زمین گرد جنگی قباد

... سرش را همان‌گه ز تن دور کرد و ز اندام او کرکسان سوز کرد

افراسیاب فرمان حمله می‌دهد، اما با دلاوری رستم، تورانیان ناکام می‌مانند و می‌گریزند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۳۹۹/۲-۴۰۰، زیرنویس). در داستان دوم، پهلوانی به نام آغوش به پیش سپاه ایران می‌آید و رستم را به میدان می‌خواند و توس و میمنه لشکر ایران را برهم می‌زند. تهمتن به آوردگاه می‌آید و:

کمر بند بگرفت و از پشت زین به مردی برآورد و زد بر زمین

بدو رخس می‌راند تا گشت خُرد به گرز گران آن زمان دست برد

(همان، ۴۰۱/۲-۴۰۲، زیرنویس)

به قرینه نام‌هایی مانند قباد چینی و آغوش، نگارنده احتمال می‌دهد که این دو قطعه از روایات نقالی هستند که در حدود سده هشتم هجری به نظم درآمده و بر بعضی نسخ شاهنامه افزوده شده‌اند. گزارش منشور این دو روایت در طومارهای موجود و

داستان‌های شفاهی - عامیانه تدوین شده، دیده نمی‌شود و در حال حاضر منفرد و منحصر به دو نسخه شاهنامه است.

۱۶-۲. گریستن شبرنگ بهزاد با دیدن کیخسرو

هنگامی که گیو و کیخسرو به جست‌وجوی شبرنگ بهزاد، اسب سیاوش، می‌روند، در نسخه‌های لنینگراد (۷۳۳ق)، پاریس (۸۴۴ق)، واتیکان (۸۴۸ق) و انستیتوی خاورشناسی بی‌تی آمده است که اسب با دیدن کیخسرو می‌گرید:

همی بود بر جای شبرنگ راد / ز دو چشم او چشمه‌ها برگشاد

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۲۸/۲، زیرنویس ۲)

این موضوع در طومارهای نقالی هم آمده است (ر.ک: طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۶۲۲؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۶۴۶/۲). شاید ذکر مواردی این چنین در روایات نقالی از جمله: اشک‌افشاندن غراب، اسب سام، با دیدن فرهنگ یار وفادار صاحبش (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۱۰)، گریستن رخس با شنیدن نام رستم (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۹۴۵/۲) و حلقه‌بستن اشک در چشم قرلان باره برزو با دیدن گریه پهلوان (ر.ک: برزنامه، ۱۳۹۱: ۲۰) از مضامین داستان‌های نقالی و افسانه‌های عامه باشد که به شبرنگ بهزاد سیاوش نیز نسبت داده شده است. یادآور می‌شود که این بن‌مایه داستانی درباره ذوالجناح (ر.ک: راجی کرمانی، ۱۳۸۲: ۱۴۵/۲ ب ۳۰۶۰-۳۰۶۲) و اسبان روایات کهن ایرلندی هم نقل شده است (ر.ک: Peter Cross, 1969: 79).

۱۷-۲. رجزخوانی گیو در برابر پیران

در داستان «آوردن گیو، کیخسرو و مادرش فریگیس را به ایران» در دست‌نویس‌های (۷۳۳ق)، پاریس (۸۴۴ق) و انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق)، ۴۳ بیت رجزخوانی از زبان گیو در رویارویی او با پیران افزوده شده است^{۱۹} که برخی اشارات و روایات نقالی در آن دیده می‌شود. از جمله گیو به پیران می‌گوید:

دو مهتر زنت بود در انجمن / اسیر آوریدم کشان از ختن

یکی خواهرت بود و دیگر زنت که لرزان بندیدی به جان و تنت
دو ترک دژم چون که من دیدمش به کهنتر یکی بنده بخشیدمش

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۳۷/۲، زیرنویس ۹)

این موضوع که گیو زن و خواهر پیران را به اسارت گرفته و به بنده‌ای بخشیده است، احتمالاً از روایات شفاهی و نقالی بوده که تفصیل آن در طومارهای موجود، نیست و تنها در یکی از آن‌ها در بخش نبرد گیو و پیران به آن اشاره شده است که آن هم شاید از روایت منظوم الحاقی بر *شاهنامه* گرفته شده باشد. «صدای گیو بلند شد. دهان خود را ببند چگونه جرئت می‌کنی با من چنین گویی که من همان گیوم که زنت و دخترت را به اسارت گرفتم و به کمترین غلام خود بخشیدم» (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۶۴۹/۲). گیو در ادامه می‌گوید:

و دیگر بزرگان روی زمین چه فغفور و قیصر چه خاقان چین
بزرگان و خویشان کاووس شاه دلیران و گردان زرین کلاه
همه دخت رستم همی خواستند همی بردلش خواهش آراستند
به دامادیش کس فرستاد طوس تهمتن بر او کرد چندی فسوس
تهمتن ز پیمان‌شان سر بتافت ازیرا سزاوار خود کس نیافت
به گیتی نگه کرد رستم بسی ز گردان پستلش نیامد کسی
به مردی و دانش به فر و نژاد به خورد و به بخشش مرا کرد یاد
به من داد رستم گزین دخترش که بودی گرامی تر از افسرش
مِهین دخت بانوگشسپ سوار به من داد گردنکش نامدار

(همانجا)

کهن‌ترین منبع روایت ازدواج بانوگشسپ، دختر رستم، با گیو منظومه *بانوگشسپ‌نامه* است (ر.ک: ۱۳۸۲: ۱۱۴-۱۲۸ ب ۸۰۲-۱۰۳۱) که برخلاف مشهور به نظر نگارنده از منظومه‌های اواخر قرن ۶ و ۷ ق و حتی شاید متأخرتر از آن است (ر.ک:

آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۶). این روایت در طومارهای نقالی هم آمده است (برای نمونه ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۵۴-۴۵۶؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۰۰-۲۰۲). گیو در رجز خویش این را هم می‌افزاید که:

سپردم به رستم یکی خواهرم مه بانوان شهربانوارم

این نکته فعلاً منحصر به همین بیت است و روایت آن (ازدواج رستم با شهربانو ارم، خواهر گیو) در طومارها و روایات شفاهی چاپ‌شده نیست، ولی به احتمال از اشارات یا داستان‌های نقالی سده هشتم بوده که به این صورت موجز حفظ شده است.

۱۸-۲. بهمن، نام جادوگر دژ بهمن

در داستان رفتن کیخسرو به دژ بهمن، چاپ‌های سنگی شاهنامه (برای نمونه، ر.ک: فردوسی، ۱۲۷۲ق: ۱/۱۵۶؛ همو، ۱۳۸۰: ۱/۱۶۳) و چاپ دبیرسیاقی (ر.ک: همو، ۱۳۸۶: ۲/۷۷۰ ب ۱۵۲۰) در متن، و چاپ بروخیم در زیرنویس (ر.ک: همان، ۷۳۲/۳، زیرنویس ۳) این بیت را در نامه کیخسرو آورده‌اند:

توای بهمن جادوی تیره جان براندیش از کردگار جهان

مطابق این بیت الحاقی، «بهمن» نام اهریمن ساکن دژ و حصاری منسوب به اوست و این موضوعی است که در روایات نقالی آمده است (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۳۶؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲/۶۵۸)؛ وگرنه در روایت اصلی شاهنامه و منابع دیگر توضیح یا اشاره‌ای درباره این نکته نیامده که «بهمن» در ترکیب «دژ بهمن» کیست یا به چه معنایی است.^{۲۰}

۱۹-۲. ازدواج فربرز و فریگیس

در حاشیه نسخه سن‌ژوزف در داستان آماده‌شدن رستم برای رفتن به یاری ایرانیانی که در محاصره تورانیان هستند، عنوان «مناکحه فربرز کاووس به مادر کیخسرو فریگیس در رقع» نوشته شده، اما بیت‌های مربوط نیامده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۶۲) ولی در

سه دست‌نویس لنینگراد (۷۳۳ق)، انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق) و نسخه دیگر همان مؤسسه (انستیتوی خاورشناسی، قرن ۹) روایت منظوم این داستان در ۶۹ بیت افزوده شده است. در این روایت - که در ملحقات چاپ مسکو (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۱۵/۴ - ۳۱۸) و تفصیل نسخه‌بدل‌های ویرایش نهایی این چاپ (ر.ک: همو، ۱۳۹۱: ۳۲۹/۴ - ۳۳۱) منقول است^{۲۱} - فریبرز پیش از اینکه به فرمان کیخسرو، و رستم به یاری توس بشتابد، به تهمتن می‌گوید:

زنی کز سیاهش بمانده ست باز مرا زبید ای گرد گردن‌فراز

سزد گر بگویی تو این را به شاه بر این بر نهی بر سر من کلاه

(همو، ۱۳۷۴: ۳۱۶/۴ ب ۷ - ۸)

رستم این کار را انجام می‌دهد و کیخسرو تصمیم نهایی را بر عهده مادرش می‌گذارد و فریگیس با وجود ناخشنودی از فریبرز - در ماجرای تعیین جانشین برای کاووس - می‌گوید:

چو خواهنده رستم بود بی‌گمان نییچد ز رایش مگر آسمان

(همان، ۳۱۷/۴ ب ۴۰)

لذا:

فریبرز را با فریگیس یار بکردند و بستند عهد استوار

(همان، ۳۱۸/۴ ب ۶۴)

تا جایی که نگارنده بررسی کرده است این روایت یا حتی اشاره بدان در مآخذ کهن ادبی و تاریخی نیست و فقط در متون متأخر دیده می‌شود. برای نمونه در *ریاض‌الفردوس* خانی (۱۱ق) در گزارش شهریارِ کیخسرو این جمله آمده است که: «او فرنگیس مادر خود را به فریبرز کاوس عقد کرد» (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۷۴). طومار نقالی *شاهنامه* (۱۱۳۵ق) (۱۳۹۱: ۵۴۴) هم که آن را نقل کرده، ماجرا را به *تاریخ نگارستان* (از آثار عصر صفوی و تألیف شده برای شاه اسماعیل) ارجاع داده است. در یکی از طومارها (ر.ک: شاهنامه نثر نقالی، بی‌تا: گ ۶۸ الف) و روایات شفاهی - مردمی نیز

اشاره بسیار کوتاهی به این موضوع هست (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱۹۳/۳) و بر این اساس نگارنده احتمال می‌دهد که شاید مأخذ داستان پیوند فریبرز و فریگیس، روایت‌های نقالی و شفاهی قدیمی (دست‌کم سده‌های ۷ و ۸ق) باشد که صورت منظوم آن در قالب قطعه نسبتاً بلندی بر بعضی نسخ شاهنامه الحاق شده است.

۲۰-۲. بیژن، خواهرزاده رستم

در داستان بیژن و منیژه جایی که گیو به سیستان می‌رود و خبر گرفتاری پسرش بیژن در توران و پیغام کیخسرو را به رستم می‌رساند، نسخه‌های توقاپوسرای (۷۳۱ق)، لنینگراد (۷۳۳ق)، لیدن (۸۴۰ق)، پاریس (۸۴۴ق)، واتیکان (۸۴۸ق)، انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق) و آکسفورد (۸۵۲ق) این سه بیت را در وصف حال و رفتار تهمتن افزوده‌اند:

پس از بهر بیژن خروشید زار ز دیده ببارید خون بر کنار
بدش بیژن از خواهر پیلتن جوان و سرافراز با زور تن
هنرهای بیژن از آن بیش بود که با رستم زابلی خویش بود

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۳۵۵/۳، زیرنویس ۷)

در بانوگشسپ‌نامه (۱۳۸۲: ۱۰۳۰/۱۲۸) و روایات نقالی، بیژن فرزند دختر رستم، بانوگشسپ، و حاصل ازدواج او با گیو است (نیز ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۵۳۰/۱؛ طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۴۱۱؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۵۶)؛ اما در ابیات مذکور او خواهرزاده رستم معرفی شده است. جالب اینکه در بیتی دیگر که در داستان کاموس کشانی افزوده شده است، این موضوع تکرار می‌شود و دست‌نویس دوم انستیتوی خاورشناسی (قرن نهم) در مصراع نخست به جای «دختر پیلتن»، «خواهر پیلتن» آورده است:

همان بیژن از خواهر پیلتن گوی بُد سرافراز در انجمن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۸۵/۴، زیرنویس ۱۷)

در برخی روایت‌های نقالی از خورشیدبانو، دختر زال و خواهر رستم، یاد شده (برای نمونه، ر.ک: زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۹۶۹ ب ۱۶۷۱۴؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۶۴؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۳۶۰؛ لیکن نگارنده در بررسی‌های خویش اشاره‌ای درباره‌ی اینکه بیژن خواهرزاده رستم باشد، نیافته است و چون بسیار بعید می‌نماید که همه آن هفت نسخه در داستان بیژن و منیژه سهواً «دختر پیلتن» را «خواهر پیلتن» کتابت کرده باشند، می‌توان گمان کرد که شاید در سده‌های ششم و هفتم هجری روایتی شفاهی وجود داشته که در آن بیژن فرزند خواهر- و نه دختر- رستم بوده است. این داستان احتمالی فعلاً به دست ما نرسیده و اشاره به آن در چند بیت الحاقی حفظ شده است.

۲-۲۱. نبرد رستم و برخیا، پسر اکوان دیو

حمدالله مستوفی در شاهنامه فراهم‌آورده خویش (۷۱۴-۷۲۰ق) در داستان بیژن و منیژه، روایتی ۶۱ بیتی آورده است که در آن رستم بر سر چاه- زندان بیژن با برخیا، پسر اکوان دیو، رویارو می‌شود و پس از کشتن او و دیوان همراهش، یل جوان را از چاه بیرون می‌آورد:

چو آمد بر سنگ اکوان فراز	بدان جای اندوه و گرم و گداز
در آن گه بسی دیو واژون بُدند	که با چاره و مکر و افسون بُدند
گروهی سر و دستشان چون نهنگ	به اندام و ناخن به سان پلنگ
گروهی به تن موی چون گوسفند	فروشته گیسو به سون [کذا] کمند
گروهی چو آستر به دست و به سم	گروهی چو خرگوش با گوش و دم
برایشان یکی دیو بُد پادشاه	به قامت دراز و به چهره سیاه
هم او پور اکوان سرگشته بود	که رستم به گرز گران کشته بود
مرا این دیو را نام بد برخیا	که از سهم او بُد به دل‌ها هراس
ز رستم شب و روز گفتی سخن	کزو باز جویم کین کهن

چو آن آتش تیز روشن بدید
 بپرسید کاین آتش و باد چیست؟
 که بر چاه بیژن بُد او پاسبان
 بیامد یکی دیو چون باد زود
 بدید آن بر و بازوی شیر نر
 همان نامور پهلوان هفت گُرد
 بیامد بگفت آن همه پیش دیو
 شهنشاه دیوان ز جای نشست
 بیامد به نزدیک رستم رسید
 یکی بانگ برزد به رستم که کوه
 نگه کرد رستم یکی کوه دید
 به چهره سیاه و به بالا بلند
 دهن همچو غاری ز هم کرده باز
 دو چشمش چو دو کاسه خون شده
 همان بلش (؟) همچو خرپشته [ای]
 چو سوزن همی موی پیشش به نیز
 چهل رش فزون بود بالای او
 گره در گره موی در هم شده
 کبوتر در او جایگه ساختی
 نبودی از آن دیو را آگهی
 تهمتن بدو در شگفتی بماند
 کزین سان یکی دیو را آفرید
 همی بود تا دیو نزدیک شد

به کردار آتش دلش بردمید
 در این تیره شب بانگ و فریاد چیست؟
 نرفتی ز پیرامنش یک زمان
 به نزدیک آتش به کردار دود
 تهمتن که بر چرخ کردی گذر
 یکایک بدید و سران را شمرد
 ز دیوان برآمد ز ناگه غریو
 یکی کوه بر کند و از جای جَست
 خروشی چو شیر ژیان برکشید
 بلرزید از هول آن شد ستوه
 که برسان آتش همی بردمید
 به اندام بر موی چون گوسفند
 دو دندان پیشش به سان گراز
 کز و غار پیشش چو هامون شده
 که در وی بدی جایگه نسته [ای] (؟)
 ز بس خشم و آهنگ و کین و ستیز
 ده و پنج رش بود پهنای او
 شکنجش چو ماران ارقم شده
 ز مویش همی گردن افراختی
 که مغزش ز دانش بُدی خود تهی
 همی پهلوان نام یزدان بخواند
 که چشم زمانه بدین سان ندید
 به چشمش جهان پاک تاریک شد

بدان دیو گفت ای بدر بد نژاد
 منم رستم زالِ سامِ دلیر
 بسی جنگ دیدم به هر انجمن
 همانا که از سرارِ رطون (۹) آمدی
 بدو گفت دیو کای [کذا] گو نامور
 تو را من بدین سنگ بی‌جان کنم
 بخواهم ز تو من کنون کینِ باب
 بگفت و در آمد به سان پلنگ
 تهمتن سپر بر سر آورد زود
 سپر در سرش خود بر هم شکست
 به رخس دلور بیفشارد ران
 بزد بر سر و مغز آن نره دیو
 گمانش چنان بود رستم که مُرد
 چو دیو دمان تیغ رستم بدید
 ز بالا در آمد به کردار میغ
 ز سرتا به پایش به دو نیم شد
 تهمتن چو آن دیو را کشته دید
 فرود آمد از رخس بر سان باد
 به یزدان چنین گفت کای دادگر
 وگرنه دو صد مرد چون پور زال
 به نیک و به بد حکم و فرمان تو راست
 تهمتن چو رخ برگرفت از زمین
 که گیتی ز نام تو آباد باد
 همانا که نامم نداری به یاد
 نترسم من از جنگ یک دشت شیر
 بسی دیو را کنده‌ام سر ز تن
 که ایدر به جنگم دوان آمدی
 که از چرخ گردان تو کردی گذر
 بدین جایگه زار و پیچان کنم
 به بخت جهاندار افراسیاب
 بینداخت بر پهلوان خاره سنگ
 چو سنگ اندر آمد به کردار دود
 سر و یال رستم ز زخمش بخت
 به گردن بر آورد گرز گران
 ز دیو دمنده بر آمد غریو
 سبک دست زین [کذا] تیغ پولاد برد
 به کردار مرغ هوا بر پرید
 تهمتن سوی فرق سر برد تیغ
 جهانی از آن دیو بی‌بیم شد
 به خون و به خاک اندر آغشته دید
 به خاک سیه فرق سر بر نهاد
 تو دادی مرا فر و زور و هنر
 نبودی مرا این دیو را هم همال
 همان اختر و چرخ گردان تو راست
 گرفتند آن هفت گرد آفرین
 دل شاه گیتی به تو شاد باد

نباشد به گیتی چو تو نامور به زور و به مردی به فر و هنر
 بدیشان چنین گفت رستم که زود عنان تکلور بیاید بسود
 بدین نره دیوان به کین آورید بلند آسمان بر زمین آورید
 خود و سرکشان سوی دیوان دوید به کردار مرغان سرانشان برید
 بکشتند چندان که در کوهسار از ایشان نبودی به هر جا گذار
 یکی را از ایشان به گیتی نماند پس آن‌که سوی چاه بیژن براند
 (ر.ک: ۱۳۷۷: ۱/۵۹۰-۵۹۲)

این داستان الحاقی در نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح خالقی مطلق، دست‌نویس‌های سن‌ژوزف و سیدلو، و متن و نسخه‌بدل‌های هیچ‌یک از چاپ‌های شاهنامه (اعم از سنگی، نیمه‌معتبر و معتبر) نیامده و روایت افزوده نادری است.^{۲۲} ناظمی به نام عطایی (سراینده بخش مفصل‌تر *برزنامه* به احتمال در سده دهم) منظومه‌ای به نام *بیژن‌نامه* نیز سروده و در آن بیشتر ابیات داستان بیژن و منیژه فردوسی را با افزودن بیت‌های سست خود نقل کرده است. او در این منظومه داستان نبرد رستم و برخیا را در صد بیت آورده (برای دیدن ۲۲ بیت آن، ر.ک: متینی، ۱۳۶۰: ۲۵۷) که بعضی ابیات آن عین روایت الحاقی بر نسخه حاشیه *ظفرنامه* است و برخی دیگر با آن تفاوت دارد. این ناظم در *برزنامه* (گ ۳۱ ب و ۳۲ الف) هم از زبان رستم به این داستان اشاره کرده است:

چه بیژن گرفتار شد در بلای برفتم بکردم ز بندش رهای
 بکشتم چنان برخیا سِ پلید که پتیاره‌ای زان صفت کس ندید

نگارنده با استناد به دو دلیل، داستان پیکار رستم و برخیا را از روایت‌های نقالی و شفاهی کهن می‌داند که شاید دست‌کم در قرن هفتم ساخته و پرداخته شده باشد. نخست آنکه نام فرزند اکوان دیو برخیا است که از نام‌های ویژه و برساخته داستان‌های نقالی و عامیانه است و دیگر قائل شدن پسری برای اکوان دیو که نیز از ویژگی‌های روایات نقالی است و غیر از اکوان درباره دیوان دیگر (ازجمله دیو سپید،

ارژنگ، منهراس، نهنگال و ...) هم دیده می‌شود (در این باره، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۸). این دیوزادگان در داستان‌های نقالی - چنان که در روایت الحاقی مورد بحث هم می‌بینیم - بیشتر به مقابله رستم و فرزندان او کشانده می‌شوند. گزارش منشور این داستان در سه طومار نقالی کهن از سده سیزدهم (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۲۴۵ق: گ ۵۵ ب؛ همان، ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق: گ ۱۴۴ الف؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۴۳)، نسخه‌ای از طومارهای بدون تاریخ کتابت (ر.ک: رستم و اسفندیار عامیانه، گ ۳۳ ب و ۳۴ الف) و یکی از روایات شفاهی - مردمی داستان بیژن و منیژه آمده است (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲۵۸/۱ - ۲۵۹). در روایت منظوم بیژن و منیجه به زبان کردی گورانی (به احتمال از قرن ۱۲ق) نیز این داستان - البته بی‌ذکر نام برخیا - نقل شده است (ر.ک: شاهنامه کردی، ۱۳۸۹: ۳۲۶/۱ - ۳۲۸). جالب اینکه در دست‌نویس شاهنامه مورخ ۱۲۳۹ق موجود در موزه رضا عباسی، پیکار رستم و برخیا به تصویر کشیده شده و جزو نگاره‌های متن آمده است (ر.ک: شریف‌زاده، ۱۳۷۰: ۲۳۳).

۲-۲۲. مرد زنده‌مانده از همراهان کیخسرو در کوه

در داستان ناپدیدشدن کیخسرو در کوه و ماندن یلان همراه او در زیر برف، دوازده بیت در نسخه فلورانس (۱۴۶ق) آمده است که در دست‌نویس‌های دیگر نیست و به گزارش آن، بنده‌ای از گروه یاران پادشاه هنگام آغاز بارش برف، از کوه به‌در می‌آید و پس از چند روز پیمودن راه، به دهی می‌رسد و بعد از شرح ماجرا می‌میرد (برای دیدن ابیات، ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶الف: ۳۶۹/۴، زیرنویس ۱۳). این روایت در طومارهای نقالی و روایات شفاهی چاپ‌شده، نیست، اما با توجه به اهمیت موضوع پایان کار کیخسرو در نزد مردم ایران (خوانندگان، شنوندگان و علاقه‌مندان شاهنامه و داستان‌های ملی - پهلوانی) و تعدد روایت‌ها و باورهای مربوط بدان (برای بعضی از این روایات و معتقدات، ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱۶۸/۳ - ۱۸۲)، شاید این داستان هم از جمله همین روایات شفاهی رایج در میان عامه بوده که کاتب دست‌نویس فلورانس یا کاتب مادر نسخه آن را به نظم کشیده و در محل

مربوط افزوده است. اگر این گمان درست باشد قدمت داستان بنده زنده مانده از یاران کیخسرو دست کم به سده ۶ق می رسد.

۲۳-۲. رویین تنی اسفندیار با آب افسون کرده زردشت

در نسخه سعدلو (به احتمال از قرن ۸ق) زمانی که سیمرغ به یاری رستم زخمی می آید و شیوه کشتن اسفندیار با تیر گز را بدو می آموزد، این پنج بیت از زبان مرغ اساطیری الحاق شده است:

جز این [گز] ^{۲۳} نیاید بدو کارگر	سلاح یلان جهان سر به سر
که زردشت خوانده ست بر وی فسون	بود پیش او تیغ و زوبین زبون
به افسون یکی تشت پر آب کرد	فرو ریخت بر تارکش آب سرد
دلاور دو دیده به هم بر نهاد	از آن پس کجا چشم را برگشاد
بدو گفت آوخ که در کارزار	از این [چشم] ^{۲۴} گردد بدو کار، زار

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۵۶۹)

به نوشته خالقی مطلق (۲۰۰۶: ۳۰۹) این ابیات در دست نویس توپقاپوسرای (۹۰۳ق) نیز آمده است. در منابع کهن درباره چگونگی رویین تن شدن اسفندیار دو روایت یافت می شود؛ یکی ساخته شدن تن او از روی و سپس جاندار شدنش (ر.ک: مجمل التواریخ، ۱۳۸۳: ۳۸)، و دیگری خوردن اناری از دست زردشت (ر.ک: کیخسرو دارا، ۱۳۸۴: ۶۷). سایر روایات و حدسیات مربوط به مآخذ متأخرتر یا تحقیقات معاصران است (برای این روایات و نظریات، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۹۷-۸۹۹؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۰). موضوع ابیات مورد بحث در داستان های نقالی و شفاهی نیز آمده که زردشت در چشمه یا حمام بر آب، دعا و اوراد می خواند و بر سر و پیکر اسفندیار می ریزد؛ ولی چون پهلوان چشمش را می بندد غیر از دو دیده اش همه جای وی زخم ناپذیر می شود (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۷/۲؛ میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۱۵۱-۱۵۲). از این رو، احتمالاً مأخذ قطعه الحاقی در نسخه های سعدلو و توپقاپوسرای، روایتی شفاهی و نقالی بوده است و وجود

صورت منظوم آن در دست‌نویسی از سده ۸ق نشان می‌دهد که داستان رویین‌تنی اسفندیار با آب دعاخوانده زردشت و بستن شاهزاده چشمانش را، نیز از روایات قدیمی این موضوع است و سابقه آن دست‌کم به قرن هشتم می‌رسد. نکته جالب اینکه در نسخه سعدلو در داستان رستم و اسفندیار، سیمرغ چند بیت پیش‌تر از بیت‌های مذکور سبب زخم‌ناپذیری اسفندیار را زره مخصوصی می‌داند که حضرت داوود^(ع) ساخته و زردشت آن را به گشتاسپ داده است:

مر او را زره آن کش اندر بر است	هم از دست داوود پیغمبر است
به گشتاسپ داده ست آن زردهشت	ندر و را تیر و رویین و خشت

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۵۶۸)

به نظر نگارنده این روایت نیز - که گزارش دیگری از چگونگی رویین‌تن شدن اسفندیار است - در دست‌نویس سعدلو خاستگاه نقالی و شفاهی دارد و قرینه تأیید آن نقش حضرت داوود^(ع) در ساختن زره اسفندیار یا به بیانی دیگر ورود شخصیت‌های سامی در روایات ملی - پهلوانی ایران است. نمونه مشابه این موضوع در *طومار نقالی* کتابت ۱۳۵ق (۱۳۹۱: ۴۳۱) است که در پایان داستان رستم و ببریان و خفتان درست کردن تهمن از پوست آن پتیاره آمده است: «روایت دیگر که در زمان حضرت داوود، رستم آن پوست را برید و دوخت و پوشید».

۲۴-۲. تیر گز دوپیکان رستم

در *شاهنامه* بنابر ضبط دست‌نویس‌های کهن و معتبر، تصریح شده که تیری که رستم به راهنمایی سیمرغ از چوب گز می‌سازد و بر چشم اسفندیار می‌زند، «یک» پیکان / سر دارد:

بنه پر و پیکان بر او بر نشان	نمودم تو را از گزندش نشان
------------------------------	---------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۰۳/۵ ب ۱۳۰۳)

یکی تیز پیکان بدو درن ساخت	چپ و راست پرها بر او بر ساخت
----------------------------	------------------------------

(همان، ۴۰۵/۵ ب ۱۳۱۷)

اشاره ثعالبی (۱۹۶۳: ۳۶۹)، «فَاتَّخَذَ رُسْتَمُ مِنْ ذَلِكَ الْغُصْنِ سَهْمًا وَ رَكَّبَ فِيهِ نَصْلًا»، نشان می‌دهد که روایت *شاهنامه* ابومنصوری همین بوده و به احتمال فراوان، داستان اصیل و کهن این است؛ ولی در دو نسخه قاهره (۷۹۶ق) و واتیکان (۸۴۸ق) با تصرف در مصراع نخست ابیات مذکور و به ترتیب، جایگزینی «بنه پر و دو پیکان بدو در نشان» (۴۰۳/۵، زیرنویس ۱۶) و «دو تا تیز پیکان بدو در نشان»، «سه پر و دو پیکان بدو در نشان» (۴۰۵/۵، زیرنویس ۱۳) به تدریج این موضوع در سنت شاهنامه‌خوانی، شاهنامه‌نگاری و نقالی ایران متداول و معروف شده که تیر ویژه گز، دو سر/پیکان داشته است (همچنین، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۵۲). در دست‌نویس لنینگراد (۷۳۳ق) - که یکی از کهن‌ترین نسخ مصور *شاهنامه* است - در نگاره نبرد رستم و اسفندیار بدون اینکه تیری ترسیم شده باشد، خون فقط از چشم چپ اسفندیار جاری است (ر.ک: آدامووا، ۱۳۸۶: ۱۷۵)، ولی در *شاهنامه ایلخانی* معروف به *شاهنامه دموت* (فراهم‌آمده در ۷۱۰ق) تیر دوشاخه است (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۲: ۲۷۸). بر این اساس و با توجه به ضبط‌های مربوط به دوییکانه‌بودن تیر گز در دو نسخه از اواخر سده هشتم و اواسط قرن نهم، نگارنده حدس می‌زند که شاید موضوع/روایت دو سر داشتن تیر گز رستم از ساخته‌های مردمی و شفاهی قرون ۷ و ۸ق بوده که به ویژه از قرن ۸ و ۹ق به بعد مشهور شده است.

درباره سبب تغییر روایت اصلی *شاهنامه*، افزون بر آسیب‌پذیری دو چشم اسفندیار و لزوم دو سر بودن پیکان برای زخم‌زدن به دیدگان یل رویین‌تن - چنانکه خالقی مطلق (۱۳۸۶: ۱۵۲) اشاره کرده است - باید این نکته را هم افزود که در باورهای حماسی و اساطیری، سلاح مخصوص پهلوان به دلیل تفاوت و تمایز با رزم‌افزارهای معمولی دیگران باید به گونه‌ای دیگر و با ویژگی‌های خاص باشد و داشتن دو یا چند سر - در تیر و نیزه و شمشیر و خنجر - یکی از این خصوصیات است. از این رو، اعتقاد و پسند عموم خوانندگان/شنوندگان *شاهنامه* و داستان رستم و اسفندیار احتمالاً این بوده که تیر

مخصوص رویین تن‌گش رستم باید برخلاف تیرهای معمولی دیگر، دو سر داشته باشد؛ چنان‌که در معتقدات مردمی، ذوالفقار امام علی (ع) با دو سر ترسیم و توصیف شده است (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۲۲-۱۲۴). شهرت و تداول این موضوع به اندازه‌ای بود که در بیشتر شاهنامه‌های مصور از قرن نهم به بعد، تیری که به چشم اسفندیار خورده، برخلاف سروده اصلی فردوسی، دوشاخه نشان داده شده است (برای دیدن نمونه‌ها، ر.ک: شریف‌زاده، ۱۳۷۰: ۴۳، ۱۰۵، ۲۰۲، ۲۳۵، ۳۱۸؛ فرشچیان، ۱۳۷۰: ۵۹؛ مارزلف، ۱۳۸۴: ۲۵۳-۲۵۷؛ مجالس شاهنامه، ۱۳۸۲: نگاره مربوط). همچنین در موارد بسیار معدودی (مانند یکی از نسخ موزه کاخ گلستان با تصاویر قاجاری) تیر یک‌پیکانه است (ر.ک: شریف‌زاده، ۱۳۷۰: ۱۵۸). در برخی طومارهای نقالی و روایات شفاهی - عامیانه نیز بنابر همین اشتها از تیر گز دوشاخه یاد شده است (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶: ق: گ ۳۰۹ الف؛ انجوی، ۱۳۶۹: ۲۴/۲، ۲۶؛ توکل‌بیک، ۱۳۷۸: ۲۳۴؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۵۰؛ میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۱۶۵، ۱۶۶) و به طور کلی در میان عموم شاهنامه‌خوانان/دوستان، این روایت معروف‌تر از اصل متن و موضوع داستان است. این نکته که یک روایت یا پسند و اعتقاد مردمی، از نص گفته فردوسی مشهورتر و مقبول‌تر شده، موضوع بسیار مهمی در جامعه‌شناسی رواج و نفوذ روایت‌های نقالی و شفاهی در زندگی گذشته ایرانیان است.

۲-۲۵. نامه‌نوشتن همای به زال و رودابه

در حاشیه نسخه سن‌ژوزف در پادشاهی همای، دختر بهمن، پس از «بر تخت نشستن او و خطبه کوتاه پادشاهی‌اش» روایت نامه‌نوشتن وی به زال و رودابه در ۲۹ بیت به خطی متفاوت با خط متن افزوده شده که منحصر به این دست‌نویس است و در نسخ مبنای کار خالقی مطلق، سعدلو و حاشیه ظفرنامه نیست:

که گر شاه کاری چنان خام کرد	به زال و به رودابه پیغام کرد
اگر چند کرده است بهمن ستم	شما دل مدارید دیگر دژم
نه خوب آمد از نامور شهریار	به زاولستان در چنان کارزار

پسندنده ندارند آزادگان
نماند زمانه آبریک نهاد
چو رستم سران بسی بی‌گناه
نیامد جهان‌آفرین را پسند
مکافات آن را برآورد [ظاهرآ: دود]
چو آمد کون تاج و تخت بلند
کون خانه و چیز من با ...
نخواهم بجز کام و آرام [شاید: زال]
روان تهمتن پر از نور [باد]
چنان دان تو ای پر هنر [پیرمرد]
نهاده ست چونان که بگذاشتی
فرستادم اینک سراسر ...
به زاولستان باش پیروز و [شاد]
نباید که باشی ز ما در هراس
چنان خواهم ای نامور زال [زر]
که دیگر ز بهمن نگویند [بد]
که بر مرده نفرین کند هوشمند
چو رودابه دل خوش کند بر پدر
چو مادر شناسم و را بر زمین
چو آید فرستاده نزدیکان
نیازی که دارید از ما کنون
همه پوزش من از آن است و بس
ز بانو چو بشنید پوینده زود

هر آن بد که او کرد با دایگان
سزد گر نیچی سر از راه داد
ز تن دور ماند اندر آوردگاه
ز زاولستان تا به چرخ بلند
چنین بود تا بود پیکار بود
به ما ای جهان‌دیده هوشمند
یکی باشد ای پیر فرخنده ...
بماند تا جاودان نام [شاید: زال]
بد روزگار از شما [دور باد]
که بر گنج تو هیچ نشست [گرد]
سپردی به گنجور و بگماشتی
فزون زان دهم مرتورا ...
بدان سان که بودی گه [شاید: کیتباد]
همه کار ما را نکویی شناس
جهان‌دیده رودابه پرنور
بینید تا درخورد با خرد
که آید جهان‌آفرین را پسند
فرستم مرا او را فراوان گهر
همه روزه خوانم بر او آفرین
بیند دل و رای باریکتان
بخواهید تا او شود رهنمون
که نفرین نخوانید بر هیچ کس
بیامد به زاولستان همچو دود

پیامش سراسر بدیشان بگفت رخ مرد و زن همچو گل برشکفت
همی هر زمان خواندند آفرین بر آن خوش‌سخن بانوی پاک‌دین
همی داد فرمان شه دادگر به داد و دهش درگذشت از پدر
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵۵۸-۵۵۹)

موضوع این ۲۹ بیت در حدود جست‌وجوهای نگارنده در منابع تاریخی و ادبی نیست و در روایات نقالی نیز می‌توان نشانه‌هایی از رابطه همای، دختر و جانشین بهمن، را با خاندان رستم و زابلستان یافت، برای مثال در یکی از طومارها آذربرزین، پسر فرامرز و نوۀ رستم، پس از کشته‌شدن بهمن تاج شهریاری ایران را بر سر همای می‌گذارد و آرزو می‌کند که او برخلاف پدرش دادگر و نیک‌رفتار باشد. همای هم در پاسخ می‌گوید: «پدر من در حق خاندان شما ظلم و بیداد کرد. من امیدوارم زشتی‌های پدرم را جبران کنم» (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۲۰۹/۲). در طوماری دیگر بعد از کشته‌شدن بهمن، آذربرزین همای را به زنی می‌گیرد و بر تخت شاهی ایران می‌نشانند (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق: گ ۴۲۱ ب). در کهن‌ترین طوماری که تاکنون شناخته‌شده، موضوع برعکس است و بانوگشسپ، دختر رستم، به ضرب شمشیر، همای را با تخت شاهی‌اش به دو نیم می‌کند (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۹۰۷-۹۰۸). به قرینه ارتباط خاندان رستم با همای در طومارهای نقالی، نگارنده احتمال می‌دهد که شاید داستان نامه‌فرستادن او به زابلستان و دلجویی از زال و رودابه نیز از روایات نقالی و شفاهی بوده که یکی از مالکان یا خوانندگان باذوق نسخه سن‌زوزف آن را به نظم کشیده و در این بخش از دست‌نویس خویش گنجانده است.

۲۶-۲. کشتن بهرام گور، شیر کپی را

در داستان «رفتن بهرام گور به هندوستان»، دو نسخه کراچی (۷۵۲ق) و قاهره (۷۹۶ق) روایتی ۲۷ بیتی آورده‌اند که در آن بهرام در بزم شنگل هندی ددی به نام شیر کپی را- که شیفته یکی از کنیزکان رای هند است- می‌کشد:

... ددی بود بر سان شیر ژبان سر و گردن استبر و لاغرمیان
... کجا پیر کپی بُدی نام اوی بدین خانه بودی هم آوای اوی
کنیزک بد او را یکی خوب روی کجا فتنه بُد شیر کپی بدوی
بفرمود پس تا ورا خواندند به نزدیک بهرام بنشانند
نگه کرد پس شیر کپی ز دور به شاه و کنیزک بر آن تخت سور
برآشف و آهنگ بهرام کرد بدان تا برآرد ز بهرام گرد
برآویخت با شیر کپی ز کین برآورد و زد پشت او بر زمین
یکی دشنه از موزه بیرون کشید سراسر تهیگاه او بردرید ...

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۵۷۹/۸، زیرنویس ۳)

بهرام پنجم ساسانی معروف به بهرام گور یکی از شخصیت‌های تاریخی است که سرگذشت او با داستان‌های حماسی، اساطیری و افسانه‌های عامه درآمیخته است (در این باره، ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۳۲۳/۲ - ۳۳۱؛ جعفری قنواتی، ۱۳۹۳: ۲۶۰ - ۲۶۳؛ زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۵۱ - ۱۵۳؛ Hanaway, 1989: 519)، برای نمونه، او در *شاهنامه* به سان پهلوانان حماسه، کرگدن و ازدهایی سهمناک را می‌کشد (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۵۷۲/۶ - ۵۷۸ ب ۲۰۸۱ - ۲۱۶۱) و بنابر گزارش ناصر خسرو (۱۳۷۲: ۱۱۶) دره‌ای در راه اصفهان وجود داشت که در معتقدات عامیانه آن را پدیدآمده از زخم شمشیر بهرام گور می‌پنداشتند و «شمشیر برید» می‌نامیدند. بر همین اساس نگارنده حدس می‌زند که شاید داستان شیر کپی هم از افسانه‌های مردمی و شفاهی مربوط به این پادشاه داستانی است که حدود سده ۸ هجری متداول بوده و به صورت منظوم در دو دست‌نویس *شاهنامه* باقی مانده است. این روایت در مآخذ دیگر نیست و احتمالاً به تقلید از داستان نبرد بهرام چوبینه با پتیاره‌ای به نام شیر کپی در *شاهنامه*^{۲۵}، ساخته شده و به سبب اشتراک نام دو پهلوان (بهرام) به شهریار ساسانی نیز نسبت داده شده است.

افزون بر ابیات، قطعات و روایات الحاقی مورد بحث، نشانه‌های تأثیر محتمل داستان‌ها و مضامین نقالی و عامیانه به صورت‌های دیگری نیز در افزوده‌ها و دستبردها بر متن شاهنامه دیده می‌شود، از جمله در داستان رستم و اسفندیار، پشوتن پس از اینکه تابوت شاهزاده رویین تن را به دربار گشتاسپ می‌آورد، خطاب به جاماسپ، وزیر شاه می‌خروشد که:

تو آموختی شاه را راه کثر / ایا پیر بی‌راه و کوتاه کثر

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۳۰/۵ ب ۱۵۷۶)

ضبط مصرع دوم در نسخه سن‌ژوزف «همان پیر بی‌راه را شاخ گز» (همو، ۱۳۸۹: ۵۴۶) است و همان‌گونه که نگارنده در جای دیگر نیز اشاره کرده (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۲: ۲۲) شاید این وجه که در آن پشوتن به جاماسپ می‌گوید تو به زال (پیر گمراه) شیوه کشتن اسفندیار با تیری ساخته‌شده از شاخه درخت گز را آموختی، مبتنی بر روایتی نقالی و شفاهی بوده است. قرینه این گمان، اشارات موجود در طومار کهن مورخ ۱۱۳۵ ق است که در آن جاماسپ شاگرد زال معرفی شده و روایتی آمده است که او (جاماسپ) هزارویک گیاه را می‌جوشاند و روغنشان را می‌گیرد. سپس بر این روغن گیاهی، تعویذی می‌خواند و آن را بر اندام اسفندیار می‌ریزد و بدین سان، شاهزاده رویین‌بدن می‌شود (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۳۸-۸۳۹). لذا احتمال دارد در سده‌های ۷ و ۸ هجری (زمان احتمالی کتابت نسخه سن‌ژوزف) روایتی شفاهی و نقالی وجود داشته که در آن جاماسپ- که عامل رویین‌تنی اسفندیار بوده است- راز کشته‌شدن او با تیر چوب گز را به استادش، زال، می‌آموزد و زال و رستم به یاری و راهنمایی سیمرغ به محل آن درخت می‌رسند. در یکی از گزارش‌های نقالی داستان رستم و اسفندیار هم اشاره شده که زخم‌پذیر بودن چشمان اسفندیار را فقط جاماسپ می‌داند و گشتاسپ و خود پهلوان از آن بی‌خبرند (ر.ک: میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۱۶۵). احتمالاً کاتب دست‌نویس سن‌ژوزف مصرع دوم بیت مذکور را بر پایه چنین روایتی ساخته و در نسخه‌اش آورده است.

در داستان پیکار بهرام چوبین با ساوه شاه، جایی که جادوگران لشکر ساوه بر ایرانیان افسون می‌کنند، ابیاتی در برخی نسخ و چاپ‌ها افزوده شده که از آن میان این دو بیت است:

یکی جادوی برنشسته به شیر به بالا بلند و ستبر و دلیر
به یک دست بودیش ماری بزرگ به دست دگر اثردهایی سترگ

بیت نخست در متن چاپ دبیرسیاقی (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ ج: ۵/۲۵۳۳ ب ۸۶۶) و زیرنویس‌های چاپ پروخیم (ر.ک: همو، ۱۳۸۶ ب: ۸/۲۵۱۰، زیرنویس ۱۳) آمده است و بیت دوم افزون بر این دو چاپ در نسخه‌های توپقاپوسرای (۷۳۱ق)، لیدن (۸۴۰ق) و برلین (۸۴۹ق) هم هست (ر.ک: همو، ۱۳۸۶ الف: ۷/۵۳۴، زیرنویس ۲۱). این موضوع که جادوگری بر پشت شیر سوار شود و ماری را چونان تازیانه به دست گیرد، از مضامین روایات نقالی و عامیانه است که در ساخت این دو بیت الحاقی مورد توجه و استفاده بوده است. بنابر بررسی‌های نگارنده، این مضمون گویا فقط در منظومه‌های متأخر و مبتنی بر مآخذ نقالی و شفاهی و طومارها دیده می‌شود و در آثاری مانند شاهنامه، گرشاسپ‌نامه، بهمن‌نامه و کوشن‌نامه نیست، برای مثال در جهانگیرنامه زنی جادوگر به نام راحیله بر شیر سوار شده است:

ز یک سوی راحیله بدگهر نشسته به پشت یکی شیر نر
به دست اندرون نیزه آتشین به ایرانیان تنگ کرده زمین

(مادح، ۱۳۸۰: ۳۲۴ ب ۵۷۳۴-۵۷۳۵)

در سام‌نامه (۱۳۹۲: ۷۳)^{۲۶} ژند جادو بر پلنگ سوار است و مار به دست دارد:

چو پیلی شده بر پانگی سوار به دستش چو تازانه بگرفته مار

در زرین‌قیانامه (۱۳۹۳: ۴۸۱ ب ۶۲۲۰) هم انکوس‌دیو بر پیل نشسته و:

گرفته بسی مار و عقرب به دست خروشید و جوشید چون پیل مست

در نسخه سن‌ژوزف پس از داستان دیدار اسکندر با برهمنان، در حاشیه افزوده شده است «رسیدن اسکندر به شهر زن مرد و مرد زن»:

یکی شهر بر سان خرم بهار بدیدند ناگه به دریا کنار
پر از کاخ و ایوان و میدان و باغ درفشان به کردار روشن چراغ

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۰۱)

این روایت که متأسفانه تنها دو بیت آن در حاشیه دست‌نویس آمده، یکی از افسانه‌های مربوط به اسکندر است که گزارشی از آن در *داراب‌نامه* طرسوسی آمده و ظاهراً یکی از مالکان و خوانندگان نسخه سن‌ژوزف می‌خواسته است بر اساس همین روایت، صورتِ مظلوم آن را بسراید و به نام فردوسی بر هامش نسخه *شاهنامه* بیفزاید. بنابر *داراب‌نامه*، اسکندر و سپاهیان در سرزمین سلاط در دریای قلزم به جزیره‌ای می‌رسند که «در آن جزیره همه زنان بودند و صد هزاران بودند همه خنثی شکل، هم نر و هم ماده، شش ماه در شهوت زنی بودند و شش ماه در شهوت مردی» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۳۲۵-۳۲۶). مهتر این زن-مردان، بانویی است جمهره‌نام که میان او و اسکندر ماجراهایی پیش می‌آید. در سرنویس حاشیه نسخه سن‌ژوزف «زن مرد و مرد زن» به احتمال ناظر بر عجایب‌المخلوقات این داستان است. از آنجاکه *داراب‌نامه* طرسوسی (احتمالاً از متون قرن ششم) از داستان‌های منشور عامیانه فارسی و بیشتر روایات آن پرداخته ذهن و زبان و خیال داستان‌گویان است و ماهیت شفاهی دارد، روایت احتمالاً برگرفته از آن را هم می‌توان به نوعی از ملحقاتی به‌شمار آورد که در گروه روایات شفاهی و عامیانه است.

نتیجه‌گیری

میراث ادب شفاهی ایران در حوزه روایات نقالی (با موضوع پهلوانی) بسیار گسترده و پربار بوده است که فقط بخشی از آن‌ها در قالب طومارهای مکتوب و منظومه‌های متأخر پهلوانی به دست ما رسیده و متأسفانه بخش‌های دیگر به‌سبب جنبه شفاهی به تدریج فراموش شده است. به‌سبب این غنا و از سوی دیگر توجه به قدمت موضوع نقالی و ایجاد و رواج گزارش‌های شفاهی و متفاوت از داستان‌های حماسه ملی ایران،

نگارنده با رعایت احتیاط و احتمال کامل حدس می‌زند که شاید بعضی از ابیات، قطعات و روایات منظوم الحاقی در دست‌نویس‌ها و چاپ‌های شاهنامه، مأخذ نقالی و شفاهی دارد و کاتبان، مالکان و خوانندگان نسخ- به ویژه از سده‌های هفتم و هشتم به بعد- آن‌ها را از نقل داستان‌گزاران گرفته و پس از نظم در قالب پاره‌های کوتاه و بلند و گاه ادیبانه و نزدیک به سخن فردوسی، در جاهایی که دوست می‌داشته یا لازم می‌دانسته‌اند، بر متن یا حاشیه نسخه‌های شاهنامه الحاق کرده‌اند. از آنجاکه در سنت شاهنامه‌خوانی و نقالی، از آغاز کتاب/ روایات ملی، یعنی پادشاهی گیومرث تا پایان شهریار بهمن، همای یا دارا مورد اقبال بوده و بخش به اصطلاح تاریخی/ تاریخی‌گونه بسیار کم خوانده و شنیده می‌شده است، بیشترین قطعات و روایات الحاقی نیز در میان داستان‌های روزگار گیومرث تا دارا افزوده شده است. در این مقاله شماری از ملحقات احتمالاً برگرفته از گزارش‌های منثور نقالی و شفاهی- برای جلب توجه و اظهار نظر محققان و متخصصان- معرفی و بررسی شد، لیکن ممکن است ضمن ردّ خاستگاه نقالی و مردمی بعضی از آن‌ها، با دقت و جست‌وجوی بیشتر در سایر ابیات یا روایات افزوده بر نسخ و چاپ‌های شاهنامه باز بتوان نمونه‌های دیگری برای کلیت این فرضیه یافت، برای مثال در داستان رستم و سهراب هنگامی که تهمتن در برابر تندخویی کاووس به‌درستی سخن می‌گوید، چند دست‌نویس بیت‌های دیگری از زبان جهان‌پهلوان افزوده‌اند که سه بیت پایانی آن‌ها چنین است:

گرت ناوری‌دی (ناوریدم) ز البرزکوه	به زاری فتاده میان (به دور از) گروه
نیاوردمی من به ایران زمین	بیستی کمر بند و شمشیر کین
تو را این بزرگی نبود و کام	که گفتی سخن‌ها به داستان سام

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۴۷/۲، زیرنویس ۲۰)

در روایتی الحاقی بر بعضی نسخ شاهنامه (ر.ک: همان، ۳۳۹/۱-۳۴۱، زیرنویس)- که در طومارهای نقالی نیز بازگویی شده است- رستم پدر کاووس، کیقباد، را از البرزکوه می‌آورد و بر تخت شاهی ایران می‌نشاند؛ اما در ابیات مذکور تصریح شده که تهمتن

کاووس را از کوه البرز به ایران زمین آورده است. از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که آیا احتمالاً روایتی شفاهی - نقالی وجود داشته که در آن رستم کاووس را - که در البرز گرفتار و درمانده شده بود - می‌رہاند و به ایران باز می‌گرداند و اشاره بیت‌های الحاقی مبتنی بر آن است؟ موضوع نیازمند تأمل و تحقیق بیشتر اهل فن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالفضل خطیبی در مقاله منتشر نشده‌ای به نام «آیا روایت جشن سده در شاهنامه الحاقی است؟» - که از سر لطف پیش از چاپ در اختیار نگارنده نهادند - بر اساس دلایلی این روایت را اصلی و سروده فردوسی دانسته‌اند.
۲. کلمات پایانی بعضی مصراع‌ها در عکس نسخه نیفتاده، لذا در اینجا ضبط احتمالی میان [] حدس زده و یا به جای آن‌ها سه نقطه گذاشته شده است.
۳. تصویر بعضی از نسخه‌های شاهنامه و طومارهای نقالی که در این مقاله از آن استفاده شده به لطف دوست محقق آرش اکبری مفاخر به دست نگارنده رسیده است.
۴. این طومار در برگ‌های میانی، تاریخ ۱۲۴۵ق و در ترقیمه سال ۱۲۷۶ق را دارد و ظاهراً دو نقال / کاتب هر بخش آن را در این دو سال به پایان رسانده‌اند.
۵. در طومارهای هفت‌لشکر، رستم‌نامه (۱۲۴۵ق)، رستم‌نامه (۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق) و رستم‌نامه (۱۳۲۱ق) ازدواج رستم و گلندام مانند حاشیه دست‌نویس سن‌ژوزف پس از داستان هفت‌خان و پیش از آغاز روایت هاماوران است؛ ولی در طومارهای دیگر معمولاً در پایان پادشاهی کیقباد نقل شده است.
۶. به استناد ضرب‌المثل «نوش‌دارو بعد از مرگ سهراب» در شعر گویندگان قرن ۶ و ۷ هجری و گزارش تاریخ طبرستان که در مقدمه مقاله از آن بحث شد.
۷. این تفصیل و تنوع در طومارهای مرحوم مرشد عباس زیریری اصفهانی، مصطفی سعیدی و جمشید صداقت‌نژاد بیش از دیگر روایات نقالی است.
۸. برای مشاهده متن کامل ابیات این روایت، ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۲۷/۲، زیرنویس ۴۰.
۹. کهن‌ترین روایت منشور این داستان در تاریخ دلگشای شمشیرخانی آمده است که بازنویسی شاهنامه به نثر به قلم توکل‌بیک در ۱۰۶۳ق است که احتمالاً گزارش خویش را از قطعه الحاقی منظوم گرفته و دو بیت آن را نیز نقل کرده است (ر.ک: توکل‌بیک، ۱۳۷۸: ۸۷).

۱۰. دلیل این افزودگی/ تفاوت در طومارهای نقالی نسبت به روایتِ قطعه منظوم- که به نظر نگارنده مأخذ مشترک هر دو گزارش‌های نقالی و شفاهی است- تغییرات و تصرف‌هایی است که در هر بار نقل و نگارش روایات نقالی روی می‌دهد و این امر یکی از ویژگی‌های ساختاری این‌گونه داستان‌هاست.

۱۱. در داستان پیکار رستم و پولادوند نیز بنابر بیتی الحاقی، رستم برای پیروزی بر این دیو زور پیشین خویش را از خداوند می‌خواهد:

به من باز ده زور لشکرشکن به من دیو لشکرشکن درشکن

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۲۷۳/۳، زیرنویس ۱۰)

۱۲. برای متن این روایت، ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۹۸/۲-۱۹۹، زیرنویس.

۱۳. دست‌نویس شماره ۳۱۹ کتابخانه اعظم گده و نسخه شماره MS. W. 597 موزه والترز وایلد.

۱۴. در طرحی تحقیقی که یکی از مؤسسات پژوهشی برای داوری به نگارنده ارسال کرده بود، پیشنهاددهنده طرح اشاره کرده بود که روایت منظوم تاختن تهمینه به سیستان، در *شاهنامه* موزه بریتانیا به شماره Or.2926 موجود است.

۱۵. مصراع دوم در اصل متن *تاریخ دلگشا* نوشته نشده است.

۱۶. در طومار *هفت لشکر* (۱۳۷۷: ۱۹۶) اشاره‌ای به این روایت شده است.

۱۷. ابیات مربوط به اسب آسمانی سیاوش در دیگر دست‌نویس‌های مبنای کار خالق مطلق و نسخه‌های سن ژوزف، سعدلو و حاشیه *ظفرنامه* نیامده است.

۱۸. بنابر روایتی در حمله حیدری راجی، حضرت علی (ع) از پیامبر اسلام (ص) باره‌ای مناسب طلب می‌کند و پیامبر به درگاه یزدان راز و نیاز می‌کند:

چو برداشت از خاک، روی نیاز به سوی یمین دیده را کرد باز

دو دیده چو بگشاد خیر البشر بدیدش یکی اسب با زین زر

گرفته لجامش به کف جبرئیل به فرمان و رای خدای جلیل

.... فرستاده این باره راهوار ز بهر علی داور کردگار

(راجی کرمانی، ۱۳۸۳: ۲۵۹/۱ ب ۵۷۱۲-۵۷۱۵، ۵۷۳۶)

۱۹. این روایت در برخی چاپ‌های شاهنامه مانند ژول مول (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۳: ۵۷۷/۲-۵۷۸ ب ۸۱۸-۹۱۱)، بروخیم (ر.ک: همو، ۱۳۸۶ ب: ۷۰۶/۳، ۷۰۷ ب ۸۹۱-۹۱۴)، دبیرسیاقی (ر.ک: همو، ۱۳۸۶ ج: ۷۴۳/۲-۷۴۴ ب ۹۸۲-۱۰۰۷) و چاپ‌های سنگی در متن آمده است.
۲۰. برای احتمال در این باره، ر.ک: اکبری مفاخر، آرش (۱۳۸۷) «خاستگاه نام‌گذاری دژ اهریمنی بهمن در شاهنامه». پاژ. س ۱. ش ۱. صص ۲۵۱-۲۶۰.
۲۱. این روایت الحاقی در نسخه‌بدل‌های تصحیح خالقی مطلق نیامده است.
۲۲. کزازی این روایت را به نقل از نسخه شاهنامه حاشیه طفرنامه در بخش برافزوده‌های ویرایش خویش آورده‌اند (ر.ک: کزازی، ۱۳۸۴: ۲۹۲-۲۹۵).
۲۳. ضبط اصل نسخه: کر
۲۴. ضبط اصل نسخه: خشم.
۲۵. در شاهنامه بهرام چوبینه به هنگام اقامت در چین موجودی شگفت به نام شیر کپی را می‌کشد که دختر خاقان را بلعیده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۷۶/۸-۱۸۳ ب ۲۳۰۱-۲۳۹۶).
۲۶. نیز، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۹۴.

منابع

- آداموورا، ا. ت. و ل. ت. گیوزالیان (۱۳۸۶). نگاره‌های شاهنامه. ترجمه زهره فیضی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چ ۲.
- آل داوود، سید علی (۱۳۸۷). «تاریخ دلگشای شمشیرخانی». فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی. تهران: سروش. ج ۲. صص ۱۵۰-۱۵۱.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶). «ذوالفقار از تاریخ تا افسانه (ویژگی‌های داستانی ذوالفقار در فرهنگ و ادب ایران)». گوهرگویا. س ۱. ش ۳. صص ۱۱۵-۱۴۲.
- _____ (۱۳۸۷). «پیشینه مکتوب و چندصد ساله برخی روایات مردمی-شفاهی شاهنامه». فرهنگ مردم. س ۷. ش ۲۴-۲۵. صص ۷۴-۸۳.
- _____ (۱۳۸۸). متون منظوم پهلوانی (برگزیده منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه). تهران: سمت.
- _____ (۱۳۹۰). دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه). تهران: سخن.

- _____ (۱۳۹۲). «نگاهی به آویزه یادداشت‌های شاهنامه». *جهان کتاب*. س ۱۸. ش ۱۱-۱۲ (پیاپی ۲۹۷-۲۹۸). صص ۲۰-۲۴.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۹). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر.
- انجوی. سید ابوالقاسم (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. تهران: علمی. چ ۳.
- اینان، عبدالقادر (۱۳۷۴). «افسانه ماناس یادگاری از فرهنگ قرقیزها». ترجمه وهاب ولی.
- *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*. س ۴. دوره دوم. ش ۱۱. صص ۳۳-۵۶.
- *بانوگشسب‌نامه* (۱۳۸۲). تصحیح روح‌انگیز کراچی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *برزونامه*. نسخه ش ۶۲۸۵۵ کتابخانه مجلس.
- *برزونامه* (شاهنامه کردی) (۱۳۹۱). ترجمه منصور یاقوتی. تهران: ققنوس.
- توکل بیک. *تاریخ دلگشای شمشیرخانی*. نسخه ش ۳۱۹ کتابخانه اعظم گده.
- _____. *تاریخ دلگشای شمشیرخانی*. نسخه ش MS.W. 597. موزه والترز مریلند.
- _____. (۱۳۷۸). *تاریخ دلگشا* (شاهنامه نشر). تصحیح احیا محمد آقازاده. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- ثعالبی، حسین بن محمد (۱۹۶۳). *تاریخ غررالسیر*. به کوشش ه. زوتنبرگ. تهران: چاپ افست.
- جعفری قنوتی. محمد (۱۳۹۳). «بهرام گور». *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۲. صص ۲۶۰-۲۶۳.
- حسینی، سید محمد (۱۳۹۲). *شاهنامه دموت* (ایلخانی). تهران: عطار.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*. تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- *حماسه جاوید دلاوران ساسون* (۱۳۴۷). ترجمه گیورگیس آقاسی و الکساندر پادماگریان. تهران: پیک.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲ الف). «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه». *گل رنج‌های کهن*. به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر مرکز. صص ۱۲۷-۱۷۰.

- (۱۳۷۲ب). «یکی داستان است پر آب چشم». *گل رنج‌های کهن*. همان. صص ۵۳-۹۸.
- (۱۳۸۰). *یادداشت‌های شاهنامه*. نیویورک: بنیاد میراث ایران. بخش یکم.
- (۲۰۰۶). *یادداشت‌های شاهنامه*. نیویورک: بنیاد میراث ایران. بخش دوم.
- (۱۳۸۱). «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه». *سخن‌های دیرینه*. به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار. صص ۲۸۵-۳۱۲.
- (۱۳۸۶). *حماسه* (پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی). تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- (۱۳۸۸). «بررسی و ارزیابی شاهنامه سن‌ژوزف بیروت». *نامه بهارستان*. س ۱۰. دفتر ۱۵. صص ۱۹۳-۲۱۰.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۹). «منشأ ضرب‌المثل نوشدارو بعد از مرگ سهراب». *فرهنگ‌نویسی*. ش ۳. صص ۲۵۲-۲۵۵.
- *داستان رستم و سهراب* (۱۳۶۹). نقد و نگارش مرشد عباس زیری. به کوشش جلیل دوستخواه. تهران: توس.
- راجی کرمانی، ملا بمانعلی (۱۳۸۳). *حملة حیدری*. تصحیح یحیی طالبیان و محمود مدبری. کرمان: دانشگاه شهید باهنر و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان. ج ۲.
- *رستم‌نامه* (کتابت ۱۲۴۵ق). نسخه ش ۶۲۸۵۶ کتابخانه مجلس.
- *رستم‌نامه* (کتابت ۱۲۴۵ و ۱۲۷۶ق). نسخه شماره ۶۴۲۴ کتابخانه ملک.
- *رستم‌نامه* (کتابت ۱۳۲۱ق). نسخه ش ۱۶۹۴۴ کتابخانه مجلس.
- *رستم و اسفندیار عامیانه* (بی‌تا). نسخه ش ۵۵۶۷ کتابخانه مجلس.
- *زرین‌قبانامه* (منظومه‌ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفویه) (۱۳۹۳). مقدمه و تصحیح و تعلیقات سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- زرین‌کوب، روزبه (۱۳۸۳). «بهرام گور». *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۳. صص ۱۵۱-۱۵۳.

- **سام‌نامه** (۱۳۹۲). تصحیح وحید رویانی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- سیستانی، ملک شاه حسین (۱۳۸۹). **احیاء الملوك**. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی. چ ۳.
- **شاهنامه کردی** (۱۳۸۹). به کوشش ایرج بهرامی. تهران: آنا.
- **شاهنامه نثر نقالی** (بی تا). نسخه ش ۱۴۵۷۶ کتابخانه مجلس.
- شریف‌زاده، سید عبدالمجید (۱۳۷۰). **نامه نامور**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شهردان‌بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲). **نزهت‌نامه علایی**. تصحیح فرهنگ جهان‌پور. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۷۵). **فرهنگ اساطیری - حماسی ایران**. ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۷۴). **داراب‌نامه**. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی. چ ۳.
- **طومار شاهنامه فردوسی** (۱۳۸۱). به کوشش مصطفی سعیدی و حاج احمد هاشمی. تهران: خوش‌نگار.
- **طومار کهن شاهنامه** (۱۳۷۴). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
- **طومار نقالی شاهنامه** (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدتلو. تهران: به‌نگار.
- فرشچیان، محمود (۱۳۷۰). **سیمای پهلوانان شیراوژن در شاهنامه**. تهران: سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم (کتابت ۱۲۲۲ق). **شاهنامه**. نسخه ش MS. 4.692. کتابخانه ملی فرانسه.
- _____ (۱۲۷۲ق). **شاهنامه**، به خط اولیا سمیع شیرازی. بمبئی: چاپ سنگی.
- _____ (۱۳۷۳). **شاهنامه**. تصحیح ژول مول. با مقدمه محمدامین ریاحی. تهران: سخن. چ ۴.
- _____ (۱۳۷۴). **شاهنامه** (بر اساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه _____ سجاد آیدنلو

- _____ (۱۳۷۹). *شاهنامه همراه با خمسة نظامی*. با مقدمه فتح‌الله مجتبائی. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۰). *شاهنامه* (چاپ سنگی بمبئی ۱۲۷۶ق). با حواشی ملک‌الشعرا بهار. به کوشش علی میرانصاری. تهران: اشتاد.
- _____ (۱۳۸۶الف). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۶ب). *شاهنامه*. تصحیح عباس اقبال آشتیانی و دیگران (چاپ بروخیم). به اهتمام بهمن خلیفه. تهران: طلایه.
- _____ (۱۳۸۶ج). *شاهنامه*. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۹). *شاهنامه* (نسخه برگردان از روی نسخه کتابتِ اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری. کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت. ش. NC. 43). به کوشش ایرج افشار و دیگران. تهران: طلایه.
- _____ (۱۳۹۱). *شاهنامه* (ویرایش نهایی چاپ مسکو). زیر نظر مهدی قریب. تهران: سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو.
- قریب، مهدی (۱۳۵۷). «اسطوره آتش». *شاهنامه‌شناسی*. تهران: بنیاد شاهنامه. صص ۱۷۰-۱۸۶.
- کریستن سن. آرتور (۱۳۸۶). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه. ج ۳.
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۴). *نامه باستان*. ج ۵. تهران: سمت.
- *کلیات رستم‌نامه* (بی‌تا). تهران: مطبوعاتی حسینی.
- کیخسرو دارا، کیکاووس (۱۳۸۴). *مولود زرتشت*. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. ضمیمه *نامه انجمن*. س ۵. ش ۳ (پیاپی ۱۹).
- مادح، قاسم (۱۳۸۰). *جهانگیرنامه*. تصحیح ضیاءالدین سجادی. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.

- مارزلف، اولریش (۱۳۸۴). *آلبوم شاهنامه*. تهران: چیستا.
- متینی، جلال (۱۳۶۰). «دربارهٔ بیژن‌نامه». *آینده*. س ۷. ش ۴. صص ۲۵۷-۲۶۱.
- *مجالس شاهنامه* (۱۳۸۲). به خامهٔ محمد داوری و لطفعلی صورتگر. به کوشش کوروش کمالی سروستانی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- *مجلهٔ التواریخ و القصص* (۱۳۸۳). به تصحیح ملک‌الشعرا بهار. تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر. ج ۳.
- _____ (۱۳۷۷). *ظفرنامه به انضمام شاهنامه* (چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانهٔ بریتانیا. Or. ۲۸۳۳). تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش.
- میر کاظمی، سید حسین (۱۳۹۰). *من و رستم و گرز و افراسیاب* (نقالی ۱۰ داستان گران‌مایه از شاهنامه). گرگان: آژینه.
- ناصر خسرو (۱۳۷۲). *سفرنامه*. به کوشش نادر وزین‌پور. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ج ۹.
- *هفت لشکر* (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳). «تاریخ ملی ایران». *تاریخ ایران* (پژوهش دانشگاه کمبریج). ج ۳ (۱). به کوشش احسان یارشاطر. ترجمهٔ حسن انوشه. تهران: امیرکبیر. ج ۴. صص ۴۷۱-۵۸۷.
- Hanaway, W.L. (1989). «Bahrâm V Gôr in Persian Legend and Literature». *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. New York. vol. 3. p. 519.
- Peter Cross, T. (1969). *Motif- Index of Early Irish Literature*. Indiana/ New York: Indian University Bloomington.
- Shapur Shabazi, A. (2004). «Hōšang». *Iranica*. vol. 12. pp. 491-492.